خلص الخالصه

كتاب الخلص الخالصه عربي والفرسي

عزب طرفنده واقع دولاب ايكنجي كوزصول دد

Süleymaniye Kütüphanesi
K. Fatih
Y.
Eski Kay. No 2612

عدد اوراق ٧٧

عدد اوراق ...

T. C.
İSTANBUL
Fatih Kütüphanesi
SAYI

K.2710

٢٦٨٧

كتاب الخلص الخالصه تاليف الامام اعلامه

علي بن محمود بن محمد الرايض البدخشاني

هو المعز

هو المعز

یا یا یا یا یا یا

شیخ

... سنگ من و دل ...

... در دست اهل کیا و طوار شیخ ...

... من دل خسته بد ان شیخ لطف ...

... که در حیز امکان ابد ...

یا مفتح الابواب

... معانی مد الله تعالی ظلال جلال ... الابواب

... یابد که بجمیع سلام بخوانند در یا شیخ ... یا مفتح ... یا فتح

ان برادران اعظم

... جو و سعی کردم شیخ و شیخ سلام خواند بعد ما معلوم آن مخدوم بان بکند که

هو المعز

شیخ سلام خواند بعد ما معلوم آن مخدوم بان بکند که

خواهم که دل اندر شکن نامه نهم

تو جو دست بر خامه نهم

K.27...

K27...

K2710

... شیخ الاسلام الاعظم هادی طوار ... علامه العالم سلطان المجتهدین افتخار المحدثین

... مشکلات العقلیه محلل المعضلات النقلیه المطلع علی اسرار القدسیه مالک الممالک

... حجة الحق علی الخلق مرسل اصحاب القلوب ملهم اسرار الغیوب کهف کاف ...

... ولی الله الوالی صنع الله المتعالی جلال الحق و المله و الشریعه و التقوی و الدین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الاحد القدير السلام الصمد القدير العليم خالق الارواح
والاجسام ورازق الانام والانعام الذي عجزت في وصفه الافكار
والاوهام وطارت من هيبته قلوب الكرام الكرمنا بالنعم
الجسام وتفضل علينا بالمنح العظام آية على تفرده بالقدم والانعام
والدوام ودلالة على انه ذو الجلال والاكرام والصلوة والسلام
على خاتم الرسل الكرام وقايد الخلق الى دار السلام ورضوانه
على خلفايه الغر العظام وضراغم الاجام الليوث عند الاقدام
... الاقدام الغيوث يوم لطعام الطعام اصحاب الكتايب
والكتب والسيوف والاقدام ابي بكر وعمر وعثمان وعلي
... الاعلام وسلم تسليما اما بعد فان العبد الضعيف المذنب الراجي
رحمة ربه وغفرانه علي بن محمود بن محمد الرايض البوختاني يقول التمس
بعض اخواني مني ان الخص كتاب الخالصة على سبيل الايجاز والاقتصار
... بين العربية والعجمية تسهيلا لحفظهم وتقريبا لدركهم
وامتثلت ملتمسهم واسعفت في تحصيل مقترحهم وسميته
... الخالصة ابتغاء لمرضات الله تعالى ونيلا للثواب الجزيل
من الملك الجليل هذا الكتاب يشتمل على خمسين فصلا

الفصل الاول في العقل قال اهل العلم العقل جوهر
مضي خلقه الله تعالى في الدماغ جعل نوره في القلب يدرك
الغايبات بالوسايط والمحسوسات بالمشاهدة اهل علم چنين
گفته اند كه عقل گوهريست تابان بيافريده است وراخداى تعالى
در دماغ وبگردست نور او را اندر دل تا هر يابد نهانيها را بوسايط
ومحسوسات را بمشاهده **وروى** ان الله تعالى ارسل جبرئيل
صلوات الله عليه الى آدم عليه السلام بالعقل والايمان والحيا
وقال اختر احدهن شيئا فاختار العقل فقال جبرئيل عليه السلام
للايمان والحياء انصرفا فقد اختار عليكما العقل فقالا
الايمان للحياء انصرف فان الله تعالى امرني ان اكون حيثما
يكون العقل فقال الحياء ان الله تعالى امرني ان اكون
حيثما يكون الايمان فاجتمعن جميعا في آدم عليه السلام
روايت كرده شده است كه خداى تعالى وحى فرستاد جبرئيل را صلوات
الله عليه بنزديك آدم عليه السلام با عقل وايمان وحيا وگفت بگزين از عقل
وايمان وحيا هر كدام كه خواهي پس آدم عليه السلام عقل را بگزيد پس
جبرئيل گفت عليه السلام مر ايمان وحيا را كه باز گرديد كه آدم بگزيد
عقل را بگزيد پس گفت ايمان مر حيا را كه باز گرد كه خداى تعالى فرمود

که بیا باشیم آنجا که عقل باشد و بود پس حیا گفت خدا تعالی با تو موخ
مرا که باشیم آنجا که ایمان باشد پس جمع شدند همه در آدم علیه السلم
وحکی عن بعض اهل المعرفة انه قال حیوة النفس بالروح
وحیوة الروح بالذکر وحیوة القلب بالعقل وحیوة العقل
بالعلم حکایت کرده شده است از بعض اهل معرفة چنین
گفتند که زندگانی تن بجان است و زندگانی جان بذکر و زندگانی
دل بعقل و زندگانی عقل بعلم

الفصل الثانی فی العلم

قال عالم العلم درک حقایق الاشیاء مسموعا معقولا چنانکه گفت
عالمی که علم دریافتن حقیقت چیزها است بسمع وبعقل وقال النبی علیه
خیر الدنیا والاخرة مع العلم وشر الدنیا والاخرة مع الجهل
پیغامبر گفت علیه السلم که نیکوئی دنیا و آخرة با علم است و بدی دنیا
و آخرة با جهل است حکی عن علی رضی الله عنه انه قال العلم
نهر والحکمة بحر والعلماء حول النهر یطوفون والحکماء
فی وسط البحر یغوصون والعارفون فی سفن النجاة
یسیرون حکایت کرده شده است از علی رضی الله عنه
که گفت علم جوییست و حکمت دریا و عالمان گرد بر گرد جوی
طواف میکنند و حکماء در میانه دریا در می آیند و عارفان در

کشتیها نجات می روند وقیل العالم الذی یخاف من الحق ویستحیی
من الخلق چنین گفته اند که عالم آنست که بترسد از حق و شرم
دارد از خلق وقال النبی علیه السلام العالم الواحد اکرم
عند الله تعالی من الف شهید انه حذیفة بقوم صلی
فلما سلم قال التمسوا اماما غیری او صلوا وحدانا فانی رایت
نفسی انه لیس فی القوم افضل منی فطوبی لعالم عرف نفسه
وزاده العلم وجعا لا جهلا فتلک الطریق الذی یستشفی
بانفاسه چنین آورده اند که نماز کرد حذیفه با قومی چون
سلام نماز بداد گفت امامی بجوئید جز من یا نماز کنید تنها که دیدم
در تن خویش که در میان قوم فاضلتر از من نیست یعنی خویشتن را
از دیگران فاضلتر دیدم اما بی دانشانم آنگاه گفت خنک عالمی
که بشناخت تن خود را و زیاده کرد و را علم وی شناخت بیماری خود
نه تکبر و خویشتن بینی پس آن عالم که خویشتن را بشناخت و از
تکبر دور باشد وی راست گویست که شفا یابند بیماران
بانفاس وی

الفصل الثالث فی الایمان والاسلام

قال اهل الکلام الایمان هو الاقرار باللسان والاعتقاد
بالجنان وهو ان یقر العبد بوحدانیة الله تعالی وصفاته

الایقة وجمیع ما جاء من عنده من کتب ورسل ویعتقد
بقلبه ذلک اهل کلام چنین گفته اند که ایمان اقرار است
بزبان واعتقاد داشتن بدل و آن آنست که اقرار بنده بیگانگی
خدا تعالی و صفاتی که در خبر باشد و بجمله آنچ آمده است از
حضرت وی از کتابها و پیغامبران واعتقاد دارد بدل آن جمله را
خبر الایمان ان تؤمن بالله وکتبه وملایکته
ورسله والیوم الاخر وتؤمن بالقدر خیره وشره
وپیغامبر علیه السلم میفرماید که ایمان آنست که بگروی بخدا تعالی
و فرشتگان و پیغامبرانش و بروز قیامت و بدانی که تقدیر نیکی
وبدی از خدا تعالی است وحکی واحد من اصحاب
حذیفة بن الیمان رضی الله عنه انه قال سمعت من رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کان رجل من قوم موسی علیه السلم
فاذا کان یوم القیامة یقول الله للملایکة انظروا
اهل تجدون لعبدی هذا من حسنة یفوز بها الیوم
فیقول الملایکة یا ربنا انا لا نجد له ما یفوز به الیوم
سوی ان نقش خاتمه شهادة ان لا اله الا الله فیقول
جل جلاله ادخلوا عبدی الجنة فانی غفرت له وحکایت

کود یکی از یاران حذیفه یمانی که گفت من شنیدم از پیغامبر علیه السلم
که گفت مردی از قوم موسی علیه السلم وفات کرده است چون روز
قیامت بیاید خداوند تعالی بفرماید مر فرشتگان را که بنگرید
به بنده من تا هیچ حسنه می یابید که امروز سبب خلاص وی شود
فرشتگان گویند ای پروردگار ما ما در وی هیچ حسنه
نمی یابیم که سبب خلاص وی شود جز انکه نقش انگشتری وی کلمه
شهادة است فرمان در رسد از خداوند جل جلاله که در آرید بنده
مرا به بهشت که من بیامرزیدم اورا واما الاسلام
قال عالم الاسلام متابعة الشریعة والاعتراض عن الطبیعة
عالمی چنین گفت که اسلام در پی رفتن شریعت است و روی
گردانیدن از طبیعت عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه عن النبی
علیه السلم انه قال من کان مسلما وبدنه فی عافیة فقد اجتمع
علیه سید نعیم الدنیا وسید نعیم الاخرة وقیل سید نعیم الدنیا
العفاف وسید نعیم الاخرة الاسلام علی بن ابی طالب رضی الله عنه
روایت کرد از رسول صلعم که پیغامبر علیه السلم چنین فرمود که هر مسلمانی
بود وتن وی در عافیت بود هر آینه شد بروی مهتر نعمت الدنیا
ومهتر نعمت آخرة چنین گفته اند که مهتر نعمت دنیا عفتکی است

و بهتر نعمت آخرت مسلمانی حکی عن یحیی بن معاذ رحمه الله
انه قال مکتوب علی باب الجنة بنی الاسلام علی اربعة
دعایم التواضع عند الدولة و العفو عند القدرة و النصیحة
عند العداوة و العطیة بغیر المنة حکایت
کرده شده است از یحیی معاذ رحمه الله که گفت نبشته شده است
بر در بهشت که بنا مسلمانی بر چهار ستون است یکی فروتنی
کردن بوقت دولت دوم عفو کردن بوقت قدرت
سوم نصیحت کردن بوقت عداوة چهارم عطا دادن بی منة

الفصل الرابع فی المعرفة والعارف

قال ابو الحسین
النوری رحمة الله علیه قال المعرفة ان تعرف الله تعالی بالوحدانیة
وتعلم انه اول کل شیء وبه یقوم کل شیء والیه مصیر
کل شیء وعلیه رزق کل حی ابو الحسین النوری رحمه الله
چنین گفت معرفت آنست که بشناسی خدای را بیکانگی و بدانی
که وی اول همه چیزی است و بوی است قایم همه چیزی و بوی
باز گشت همه چیزی و بر وی است روزی همه زنده قال النبی علیه
لو عرفتم الله تعالی حق معرفته لعلمتم العلم الذی لیس
معه جهل و لو خفتم الله تعالی حق خوفه لکشفتم البحار ولزالت

بیغامبر

پیغامبر گفت علیه اگر بشناسید خدای را سزای شناختن
وی بدانید علمی را که با وی جهل نیست و اگر بترسید از خدای
سزای ترسیدن وی بر نشینید بر دریاها یعنی دریاها مسخر
شما شود و بدعا شما کوهها از جای بروند وحکی
عن عبد الرحمن المصری رحمه الله انه قال غسلت میتا
فاردت ان احل ازاره فشد علی نفسه فقلت احیوة
بعد الممات فنودیت اما علمت ان من عرف الله لا یموت
حکایت کرده شده است از عبد الرحمن المصری
وی گفت مردی را بشستم خواستم که بکشایم ازار وی دست
کرد ازار بر تن خویش بس گفتم زنده شدی بعد از مردن
پس ندای شنیدم که ندانسته که کسی که خدای بشناخت وی
نمیرد واما العارف قال اهل الاشارة العارف
الذی لا یشغله شاغل عن الله عز وجل طرفة عین اهل اشارة
چنین گفته اند که عارف آنکس است که مشغول نکند وی را
مشغول کننده از خدای عز وجل چشم زخمی عن عمر بن الخطاب رض
عن النبی علیه السلام انه قال لکل شیء معدن ومعدن التقوی
قلوب العارفین عمر خطاب رض گفت که پیغامبر علیه السلام

چنین فرمود که هر چیزی را کاینست و کان تقوی دلها را
عارفان است وحکی عن ابی القاسم الحکیم انه قال ترک الذنب علامة
التائبین و ترک الدنیا علامة الزاهدین و ترک النفس علامة
العارفین کرده شده است از ابو القاسم حکیم رحمه الله
گفت دست باز داشتن از گناه نشان تایبان است و دست
باز داشتن از دنیا نشان زاهدانست و دست باز داشتن از
نفس نشان عارفانست **الفصل الخامس فی النیة والادب**
قال حکیم النیة هی الخطرة فی القلب فلا یطلع علیها احد
غیر الله چنین گفت حکیم که نیت اندیشه است در دل بگذرانیدنی
و مطلع نشود بران اندیشه هیچ کس جز خدای تعالی وفی الخبر
یؤتی برجل الی مقام الحساب فیعطی کتابه فیقال له اقرا
فنظر فیه فاذا فیه اعمال من الحج والعمرة والغزوة
والصدقة وغیرها فیقول یا رب لیس هذا کتابی فانی
لم افعل هذه الطاعات فیقال لیس هذا یوم الخطاء
والنسیان هذا کتابک وقد کنت نویت فی الدنیا
انک اذا وجدت المال فعلت هذه الاعمال در خبر
آمده است که فردا قیامت بیارند مردی را بمقام حساب پس

داده شود نامه وی بوی پس گفته شود مر ورا که بخوان نامه را
پس نامه را نگاه کند در نامه بیند اعمال حج و عمره و غزا
و صدقه و غیر آن پس بگوید ای پروردگار این نامه من نیست
از بهر آنکه من این طاعت نکردم پس گفته شود مر اورا که
امروز خطا و فراموشی نیست این نامه تو است و تو نیت
کرده بودی در دل در دنیا که چون مال بیابی این اعمال
بیاری اگر چه میسر نشد ما این نیت ترا برابر عمل تو داشتیم
الحکایة سئل فضیل یا ابا علی متی یکون الرجل
صالحا قال اذا کانت النصیحة فی نیته والخوف فی قلبه
والصدق فی لسانه والعمل الصالح فی جوارحه [illegible]
پرسیدند که مرد صالح که باشد گفت آنکس که در نیتش نصیحت
بود و در دلش خوف بود و در زبانش راستی بود و در اعضاش
عمل صالح بود **واما الادب** قال اهل التحقیق الادب
الخروج من صدد الاختیار والتضرع علی بساط الافتقار
اهل تحقیق چنین گفته اند که ادب بیرون آمدنست
از راه اختیار و زاری کردنست بر بساط افتقار
یعنی بساط درویشی **وقیل الادب** وضع الشیء موضعها

ونیز گفته اند که ادب نهادن هر چیزی است بموضع وی
وقال النبی علیه السلام حق الولد علی والده ان تحسن اسمه
وتحسن ادبه گفت حق فرزند بر پدر آنست که نام
نیکو کند و ادب نیکو بیاموزدش حکایه ان حاتم الاصم
قدم رجله الیسری عند الدخول المسجد فتغیر لونه وخرج
مذعورا وقدم رجله الیمنی فقیل له فی ذلک فقال لو ترکت
ادبا من آداب خفت ان یسلبنی الله جمیع ما اعطانی
حکایت کرده شده است حاتم اصم بوقت در آمدن مسجد ناگاه
پای چپ در پیش نهاد متغیر شد لون وی و ترسان از مسجد
بیرون آمد و پای راست در پیش نهاد و در آمد گفتند
مر او را که چه شد ترا که لون تو متغیر شد گفت ناگاه پای
چپ در پیش نهادم و اگر ادبی از آداب دین را تمام ترسم
که بو باید خدای تعالی آنچه مرا داده است

الفصل السادس فی الموعظة

قیل الموعظة ارشاد اصحاب الغفلات بفتح ابواب السعادات
والنصیحة الاطلاع علی حفظ الطرایق لاقتباس نوادر الحقایق
چنین گفته اند که موعظه راه راست نمودن اصحاب غفلت است بکشادن درها سعادت و نصیحت مطلع شدن

بونکاه

بر نکاه داشت طرایق از بهر گرفتن نوادر حقایق قال النبی علیه السلام
اذا اراد الله بعبد خیرا جعل له واعظا من نفسه یامره وینهاه
پیغامبر گفت علیه السلام چون خواهد خدای تعالی به بنده نیکویی
بر ساند و بکند مر او را پند دهنده از تن وی تا بکارها
نیک او را بفرماید و از بدیها وی را باز دارد حکایه ان رجلا
قال لعالم عظنی موعظة جامعة قال من ضیع ایام حراثته
ندم ایام حصاده حکایت کرده شده است که مردی
مر عالمی را گفت پندی ده مرا که جامع باشد همه چیزها عالم گفت
هر که ضایع کند ایام کشت و زرع را پشیمان شود در ایام درودن

الفصل السابع فی الزهد والزاهد والورع

قال ابو سلیمان الدارانی الزهد ترک ما یشغلک
عن الله تعالی ابو سلیمان دارانی گفت زهد دست باز داشتن
است از هر چه ترا مشغول کند از خدای عز وجل وقال
عالم الزهد معرفة الدنیا والترک لها چنین گفت عالمی که
زاهد آنست که دنیا را بشناسد و دست از وی بدارد
وقال علیه السلام اعمل الفرایض تکن عابدا وارض بقسمة الله
تکن زاهدا وازهد عن الدنیا یحبک الله وازهد

مما في أيدي الناس يحبك الناس پیغامبر گفت علیه السلم

فریضها آنکاه دلرتا علا باشی ورا غبی باشد بواخ خدا تعالی

قسمت تو کردست تا زاهد باشی و از دنیا ناخواهان باش تا

خدا تعالی ترا دوست دارد و ناخواهان باش از اخ در دست

مردمانست تا مردمان ترا دوست گیرند وحکی عن ابراهیم

بن ادهم رحمه الله الزهد ثلثة أحرف زا وها و دال

الزا ترك الزينة والها ترك الهوا والدال ترك الدنيا

حکایت کرده شده است از ابرهیم ادهم رحمه الله علیه که وی گفت

زهد سه حرفست یکی زا و دوم ها و سیوم دال زی از زینة گرفت است

یعنی ترک زینة بگوییی و هی از هوا یعنی دست از هوا بدارییی

و دال از دنیا یعنی دنیا را بگذاریی وأما الزهد

قيل الزاهد من سلك مسلك النبي صلى الله عليه السلام چنین گفتند

که زاهد آنست که بر راه پیغامبر علیه السلام بود وقيل الزاهد

المتقاعد عن الشهوات و نیز گفته اند که زاهد آنست که باز ایستد

از شهوتها وقال النبي عليه السلام الزاهدون في الدنيا الراغبون

في الآخرة هم الآمنون يوم القيامة پیغامبر گفت علیه السلام که زاهد

در دنیا کسانی اند که رغبت کنند در کار آخرة و ایشان ایمن از عذاب

و عقوبت روز قیامت

وحكي عن السري أنه قال خمس من أخلاق الزهاد

الشكر على الحلال والصبر عن الحرام ولا يبالي

شيء فاته النعم ولا يبالي متى أصابه البلايا ويكون

الفقر والغنا عنده سواء حکایت کرده شده است

از سری که وی گفت که پنج چیز از خوی زاهدانست یکی شکر

گفتن بر حلال دوم صبر کردن از حرام سیوم آنکه هرگاه

نعمت از وی فوت شود باک ندارد و چهارم آنکه

هرگاه بلایی بوی رسد باک ندارد و درویشی و توانگری

و وی برابر بود وأما الورع قيل الورع الكف

عن المباحات چنین گفته اند که ورع باز ایستادن است

از کل مباحات وقال النبي عليه السلام لو صليتم حتى

تكونوا كالحنايا ولو صمتم حتى تكونوا كالأوتار

وجرى من أعينكم الدموع مثل الأنهار فما ينفعكم

إلا بالورع الصادق پیغامبر گفت علیه که نماز کنید تا چندانک

دوتاه گردید همچو خانی زین و اگر روزه دارید تا چندانک

همچو زه باریک گردید و برود از چشمها شما آب همچو جوها

هیچ سود ندارد شما را الا بورع صادق یعنی پرهیزکاری درست است

وحكي عن الحسن البصري رحمه الله انه قال مثقال ذرة من الورع
خير من الف مثقال من الصوم والصلوة حكايت كرده شده
از حسن بصري رحمة الله عليه كه وى گفت مثقال ذره از پرهيزگاري
بهتر از هزار بوستکاو از نماز و روزه

الفصل
في المحبة والشوق والعشق والوجد

قال بعض اهل المعرفة المحبة نسيان كل سوى المحبوب يعني
از اهل معرفت چنين گفته اند كه محبت فراموش كردنست هر چيز را كه جز
محبوبست يعني هر كرا دوست داري بايد كه غير او را فراموش كني
عن ابي هريرة رضي عن النبي صلعم انه قال اذا احب الله تعالى عبدا
بعث ملكا فيقول له شدد على عبدي البلايا وتابع
عليه الرزايا حتى يدعوني فانه احبه واحب صوته
ابو هريره روايت ميكند اين خبر را از رسول عليه السلم كه رسول
چنين فرمود كه چون خداى تعالى بنده را دوست گيرد بفرستد فرشته را
و بگويد مرو را كه سخت كن بر بنده من بلاها را و دمادم فرست
بروى مصيبتها را تا بخواند مرا كه من دوست ميدارم او را و دوست
ميدارم آواز ورا وحكي ان جماعة دخلوا على الشبلي فقال
من انتم قالوا نحن احباؤك فاقبل يرميهم بالحجارة

فهربوا

فهربوا منه فقال لم تهربون مني لو كنتم احبائي ما فررتم من بلائي
حكايت كرده شده است كه جماعتي در آمدند نزديك شبلي گفت شما
كيستيد گفتند دوستان توايم شبلي روي با ايشان كرد و سنگ
برداشت بر ايشان انداخت همه بگريختند گفت چرا مي گريزيد
از من اگر شما دوستان منيد از بلا نگريختيد وقال
قال حكيم الشوق هيجان القلب عند ذكر المحبوب
حكيمي گفت كه شوق در حركت آمدن دلست بوقت ياد كردن محبوب
و دوست قال النبي علم من اشتاق الى الجنة تسارع
الى الخيرات ومن اشفق على النار لهي عن الشهوات ومن ترقب
الموت لهي عن اللذات پيغامبر گفت عم كه هر كه آرزومند بود بهشت
را في شتابد بخيرات وهر كه بترسد از آتش دوزخ دور شود از شهوات
وهر كه بر كرانه چشم دارد دست باز دارد از لذات وحكي
عن الشبلي انه قال نار المحبة تذيب الارواح ونار الهيبة
تذيب القلوب ونار الشوق تذيب النفوس حكايت
كرده شده است از شبلي كه وى گفت آتش محبت بگدازد
جانها را و آتش هيبت بگدازد دلها را و آتش شوق بگدازد
تنها را واما العشق قال امام العشق هتك الاستار

وکشف الاسرار عالی چنین گفت که عشق در رانیدن بر بلاهاست
و آشکارا کردن نهانیهاست وقال النبي عليه السلام من عشق
فعف فكتم فمات مات شهيدا پيغامبر گفت عليه السلام که عاشق
شود پس نشیکی کند و پوشیده دارد پس چون بمیرد شهید میرود
عن محمد بن عبد الله البغدادي رحمه الله عليه
انه قال رأيت بالبصرة شابا على سطح مرتفع قد اشرف
على الناس وهو يقول من مات عاشقا فليمت هكذا لا خير في
عشق بلا موت ثم رمى بنفسه فحمل ميتا حكايت
کرده شده است از محمد عبد الله البغدادي که وی گفت که دیدم
به بصره جوانی را بر بام بلند روی با آدمیان کرده و می گوید
که هرکه عاشق میرد پس گو چنین میر خیر نیست در عشق که در آن
عشق نمیرد و خویشتن را از بام بینداخت چون برداشتند
اورا مرده بود دیدند واما الوجد قال اهل الحقيقة الوجد
عجز الروح عن احتمال غلبة الشوق عند وجود حلاوة
الذكر اهل حقیقت چنین گفته اند که وجد عاجز شدن
جان است از تحمل کردن غلبه شوق و بوقت حلاوة ذکر
وفي الخبر ان موسى صلوات الله عليه وعظ في بني اسرائيل

فمزق

از انکه کی مرا بسجده آورده است وحكي عن بعض الصالحين انه قال
رأيت راعيا يرعى الغنم وهو في الصلوة والذئب يحفظ اغنامه
فلما فرغ قلت متى صالح الذئب مع الغنم فقال لما صالح الراعي
مع رب الغنم صالح الذئب مع الغنم حكايت کرده شده است
که یکی از صالحان گفت بدیدم چوبانی را که نماز می کرد و گوسفندان می
چریدند و گرگ آمده و گوسفندان را نگاه میداشت چون از نماز
فارغ شد گفتم از چه وقت باز این گرگ با گوسفندان آشتی کرد
گفت چون من با پروردگار آشتی کردم گرگ با گوسفندان آشتی کرد

الفصل العاشر في الزكوة والصدقة

قال بعض اهل المعرفة الزكوة الجنة وثوابها الجنة بعضی از اهل
معرفة گفته اند که زکوة سپر بلاها است وثواب وی بهشت وقيل
الزكوة رضا الحق وراحة نفس الخلق و نیز گفته اند زکوة طلب کردن
رضا حق است و آسایش دادن نفس خلق است وقال النبي عليه السلام
حصنوا اموالكم بالزكوة وداووا مرضاكم بالصدقة
در حصار آرید مالهای خویش را بدادن زکوة و دارو کنید بیماران را بصدقه دادن
وحكي انه قيل لبعض اهل المعرفة كم يجب من الزكوة في كم درهم
قال اما على العوام بامر الشرع على مائتين خمسة واما نحن فيجب لي جميع المال

حکایت کرده شده است که یکی از اهل معرفه را پرسیدند
چند واجب شود از زکوة در دویست درم گفت اما بر عوام
بامر شرع در دویست درم پنج درم واجب شود و اما ما دوست
داریم که از دویست درم هر دویست بدهد واما الصدقة
قال علیه السلام الصدقة هدیة حبیب الفانی الی المحبوب الباقی
عالی چنین گفته است صدقه هدیه دوست فانیست بدوست باقی
وقال النبی عم تصدقوا فان الصدقة فکاککم من النار
پیغامبر علیه السلام گفت صدقه بدهید صدقه دادن هر آینه آزادیست
از آتش دوزخ وخ عن بعض اهل العلم انه قال افضل الاعمال
شیئان اثنان اجاعة بطن شبعان بالصیام واشباع
بطن جایع بالطعام حکایت کرده شده است از بعضی اهل
علم که گفت فاضلترین کارها دو چیز است گرسنه کردن
شکمی سیر بروزه و سیر کردن شکمی گرسنه بطعام الفصل
الحادی عشر فی الصوم والجوع والریاضة
قیل الصوم دواء الذنوب لانها محیا القلوب
چنین گفته اند که روزه داروی بیماری گناهانست
روشنائی روی دلهاست قال النبی علیه السلام

ان الله تعالی حایة ما لا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر لا یقعد علیها الا الصائمون
پیغامبر علم چنین فرمود که مر خدای را عز وجل مایده است
که هیچ چشمی ندیده ست و هیچ گوشی نشنیده است و بر دل
هیچ آدمی نه گذشته باشد ننشینند بران مایده مگر روزه داران
وخ عن ذی النون انه قال ما شبعت قط الا عصیت
او هممت المعصیة حکایت کرده شده است از ذو النون
رحمة الله علیه که وی گفت که سیر نخوردم هرگز الا از من معصیتی در وجود
آمد یا قصد معصیت کنم قال اهل المحبة
الجوع تصفی الروح لمطالعة الفتوح چنین گفته اند بعضی
از اهل محبت که گرسنگی پاکیزه کردن جانست از بهر مطالعه کردن
گشایشها وروی عن النبی صلی الله انه قال ان الشیطان
لیجری من ابن آدم مجری الدم الا فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش
روایت کرده شده است از پیغامبر علیه السلام چنین فرمود که شیطان
می رود در فرزندان آدم همچو رفتن خون در رگ پس تنگ گردانید
موضع رفتن وی را بگرسنگی و تشنگی وخ عن بشر الحارث
انه قال الجوع یصفی الفؤاد ویمیت الهوی ویورث العلم

الأنيق حكايت كرده شده است از بشر بن حارث رحمة الله عليه

كه وى كفت كر سنكى پاكيزه كند دل را و بميراند هوا را و ميراث دهد

علم باريك بين و بزرك كردد در دانش وأما الرياضة

قيل الرياضة قيد القلب والقالب بصفد الاستقامة

چنين كفته اند كه رياضت بند كردن دلست وتن به بند راستى

وقال أهل اللغة الرياضة استبدال الحالة المذمومة

بالحالة المحمودة اهل لغت چنين كفته اند كه رياضت بدل

كردن حال نكوهيده است بحال ستوده وقال عليه السلام

إن أمامكم عقبة كؤودا لا يقطعها إلا المخفون پيغامبر كفت عليه السلام

پيش شما عقبه است تاريك نبرند مر آن عقبه را مكر سبكباران

إن أبا حنيفة رضي الله عنه كان أكله يشبه

أكل الطير قلة حكايت كرده شده است خوردن ابو حنيفه رضى

بيشتر مانند اكر خوردن مرغ بودى از اندكى كه خوردى

الفصل الثاني عشر في الحج والعمرة والمجاج

قال أهل المعرفة الحج قطع أسباب الراحة وفتح أبواب الحاجة

اهل معرفت چنين كفته اند كه حج بريدن اسباب آسايش است وكشادن

درها حاجت وقيل الحج الإعراض عن الخلق والإقبال إلى الحق

وكفته اند

[illegible]

وكفته اند كه حج روى كردانيدن است از خلق و روى آوردن است بحق

والعمرة في الحج سنة لنا فلة بعد الفريضة والصدقة بعد الزكوة

وعمره آوردن در حج همچون تطوع است بعد از فرايض وهمچو صدقه بعد از

زكوة وفي الخبر أن مقام إبراهيم والركن اليماني والحجر

الأسود يقولون للنبي عليه السلام اشفع أنت لمن لم يزرنا فإنا

نشفع لمن زارنا در خبر آمده است كه مقام ابراهيم و ركن يمانى

و حجر الاسود بكويند پيغامبر را عليه السلام كه شفاعت كن مر آنكس را

كه ما را زيارت نكرده است كه ما شفاعت كنيم كسى را كه ما را زيارت كرده است

وعن أبي الدرداء رضي قال سمعت رسول الله صلعم لا يعذب الله

قدمين مشتا مشيا إلى بيت الله الحرام ابو درداء رضى مى كويد

كه من شنيدم از پيغامبر عم كه كفت عذاب نكند خداى تعالى آن دو قدم را

كه بخانه كعبه رفته باشد وحكي عن سفيان أنه قال حج عبد الله

بن جعفر ومعه ثلثون راحلة تقاد وهو يمشي على رجليه

حتى أتى عرفات فوقف بها فأعتق ثلثين مملوكا وحمل

على ثلثين راحلة وأعطاهم ثلثين ألف درهم وقال أعتقكم الله

لعله أن يعتقني حكايت كرده شده است از سفيان كه كفت

عبد الله بن جعفر سالى حج كرد و با وى سى راحله بودند

ووی بر دو قدم خویش پیاده میرفت تا چنانکه بعرفات رسید
بایستاد و سی بنده آزاد کرد و هر یکی را بر یکی راحله نشاندند
و هر یکی را سی هزار درم بداد گفت آزاد کردم شما را لوجه رضاء
خدای تعالی تا بود که خداوند تعالی مرا نیز آزاد کند قال النبی علم
من عانق حاجا او غازیا فقد فکانما عانق الف نبی پیغامبر گفت علم
هر که حاجی یا غازی را در کنار گیرد چنان باشد که هزار پیغامبر را در کنار
گرفته است وحکی ان اعرابیا وقف بحذاء قبر النبی علیه السلم
فقال یا رب امرتنا باعتاق العبد علی قبر الاحباب وهذا
قبر حبیبک وانا عبدک فاعتقنی من النار حکایت
کرده شده است که اعرابی بر تربت پیغامبر علیه السلم بیستاد و گفت
ای پروردگار من مارا فرمودی که بر سر گور دوستان
بندگان آزاد کنید این گور دوست تست و من بنده
تو مرا آزاد کن از آتش دوزخ

الفصل الثالث عشر فی الجهاد والمجاهدة

قال الشبلی ظاهر الجهاد قهر اعداء الله وحقیقة الجهاد تصفیة
السر عما دون الله شبلی گفت رحمه الله علیه ظاهر جهاد قهر کردن
دشمنان خدا است وحقیقت جهاد پاکیزه کردن سر است از هرچه جز آن

وقال النبی

وقال النبی علم ما من قطرة احب الی الله تعالی من قطرة دمع
من خشیة الله تعالی او قطرة دم اهریقت فی سبیل الله پیغامبر گفت علم
که هیچ قطره نیست دوست تر بحضرت خدای تعالی از قطره آب
چشم از ترس خدای تعالی بچکد یا قطره خون که در راه خدای تعالی
ریخته شود وحکی انه لما دنت قتیبة بن مسلم بلد بخارا لیفتحها
فانتهی الی جیحون فاخذ الکفار السفن حتی لا یعبر الجیش
المسلمین علیها فقال قتیبة اللهم ان کنت تعلم انی ما خرجت
للجهاد فی سبیلک والاعزاز دینک ولوجهک فغرقنی فی هذا النهر
ثم ارسل دابته فی جیحون فعبرها مع اصحابه باذن الله حکایت
کرده شده است چون نزدیک آمد قتیبة بن مسلم بشهر بخارا تا شهر
بخارا بگشاید و اسلام آشکارا کند چون بجیحون رسید کافران
کشتیها بگرفتند تا لشکر اسلام نتوانند گذشتن قتیبه گفت ای خدای علم
تو میدانی اگر این جهاد من نه در راه رضاء تست و نه از بهر عزت
اسلام است و خالص مر تراست مرا غرقه کن درین آب آنگاه اسب را
براند و در جیحون اندر راند و یاران وی نیز اندر راندند
و همه بسلامت بگذشتند بفرمان خدای عز و جل
واما المجاهدة قال جعفر الصادق رضی الله عنه

المجاهدة بذل النفس في رضا الحق جعفر صادق رضع گفت مجاهدة
صرف کردن نفس است در رضاء حق وقال ابو عثمان مغربي
المجاهدة فطام النفس عن الشهوات ونزع القلب عن
الاماني والشبهات ابو عثمان مغربي گفت مجاهدت شیر باز
کردن نفس است از شهوات و بیرون کشیدن دل است
از آرزوها وشبهتها وقال النبي صلعم افضل الجهاد
جهاد النفس پیغامبر گفت علیه السلام که فاضلترین جهاد آنست
با تن خود کنی جهاد وحكي عن بعض اهل المعرفة انه قال
الجهاد على اربعة اصناف فجهاد مع الكافر الظاهر
قوله عز وجل تجاهدون في سبيل الله وجهاد مع الكافر
الباطن قوله ان الشيطان لكم عدو وجهاد مع اصحاب الباطل
بالعلم والحجة وقوله تعالى وجادلهم بالتي هي احسن وجهاد
مع النفس الامارة بالسوء قوله والذين جاهدوا فينا لنهدينهم
سبلنا حکایت کرده شده است از بعضی اهل معرفت که چنین
گفت که جهاد بر چهار نوع است جهادست با کافر ظاهر چنانکه
خدای تعالی میفرماید که جهاد کنید در راه من که خداونم وجهادست
با کافر باطن چنانکه خدای تعالی میفرماید که شیطان مر شما را

دشمن است

دشمن است شما نیز وی را دشمن گیرید وجهاد کردنست با اهل باطل
بعلم وحجت چنانکه خدای تعالی میفرماید که مجادله کن با ایشان
بدانچ نیکوتر بود وجهادست با نفس اماره چنانکه خدای تعالی
میفرماید که آن کسانی که جهاد کنند از بهر ما راه راست بنماییم ما ایشان را

الفصل الرابع عشر في الجود والسخا

قال اهل التحقيق الجود بذل الايثار عند المخمصة والاعسار
اهل تحقیق چنین گفته اند که جوانمردی بخشیدن مالست
بوقت گرسنگی وتنگدستی وقيل الجود جذب القلوب
ورافع الاحقاد ونیز گفته اند که جوانمردی کشیدن دلهاست
و بر داریدن کینها وقال النبي صلعم خبر اعن الله اني ادفع
عن السخي عذاب القبر وشدة القيامة وهو يصبح ويمسي
مغفورا وابعثه الى الجنة مع اول زمرة من الانبياء
پیغامبر گفت علیه السلام که خبر است از خدای تعالی که میفرماید که دفع کنم
از جوانمرد عذاب گور وسختی قیامت وجوانمرد بامداد وشبانگاه
بامداد برخیزد آمرزیده وشبانگاه در آید آمرزیده و بفرستم او را
به بهشت با اول زمره از پیغامبران وحكي ان قيس بن
عبادة مرض وقتا ولم يعده احد من اهل بلده فسال

عن ذلک فقیل انهم یستحیون من عیادتک لان ذلک علیهم
دیونا فقال لا خیر فی مال یحول بیننا وبین اخواننا فامر بالنداء
فی البلد اما من کان لنا علیه حق وهبناه منه قیل قد وهب
اکثر من مائة الف درهم حکایت کرده شده است که قیس
بن سعد وی بیمار شد هیچ کس از اهل شهر بعیادت وی نیامدند
وی پرسید که این حال چگونه است که کسی بعیادت من نمی آید گفتند
شرم میدارند بعیادت تو آمدن از بهر آنکه وام دار تو اند چون این
سخن بشنید گفت خیر نباشد در مالی که جدایی میان ما و دوستان
ما افکند آنگاه فرمود که در شهر منادی کنند که هر که ما را
بروی حقی است بخشیدیم گفتند که بیشتر از دویست هزار درم آن روز
بخشید واما البخل قال عالم البخیل طالب الشقاوة
وجالب العداوة عالمی گفت که بخیل جوینده بدبختی است
وکشنده دشمنانی که بخود قال النبی علیه السلام خصلتان
لا تکونان فی مومن البخل وسوء الخلق پیغامبر علیه السلام
گفت دو خصلت آنست که جمع نباید در مومن بخیلی وبدخلقی وحکی
عن حکیم انه قال من طلب من اللئیم حاجة فکانما
طلب السمکة فی المفازة حکایت کرده شده است

از حلیمی که گفت هر که بجوید از ناکس حاجتی چنان باشد که ماهی جوید
در خشکی

الفصل الخامس عشر فی الحلم والعفو

قال بعض المتکلمین الحلم زینة الرجل والعلم غنیته ولهذا
قال علیه السلام اغننی بالعلم وزینی بالحلم بعضی از متکلمان
چنین گفته اند که حلم آرایش مردست وعلم توانگری وی واین
بهر این معنی راست که پیغامبر علیه السلام دعا کرد ومیگفت ای بار خدای
مرا توانگر گردان بعلم وآراسته گردان بحلم قال النبی علیه السلام
ان الرجل لیدرک بالحلم درجة الصائم القائم پیغامبر گفت علیه السلام
که هر آینه مرد بحلم دریابد بپایه کسی که روزه دارد که همیشه شب را
بیدار دارد وحکی ان رجلا شتم الاحنف وهو یمشی فی الطریق
فلما قرب من الحی قال للشاتم ان بقی فی قلبک شیء فقل کیلا
یسمع بعض سفهاء الحی فیجیبوک حکایت کرده شده است
که مردی دشنام داد مر احنف قیس را واحنف براهی میرفت
چون بقبیله نزدیک رسید گفت مرد دشنام دهنده را اگر در دل
تو چیزی باقی مانده است بگوی پیش از آنک بقبیله رسیم تا سفهای
قبیله نشنوند که بار جواب دهند ترا واما العفو قال الحکیم
العفو التجاوز عند القدرة حکیمی چنین گفته است که عفو درگذاشتن

جری است بوقت قدرت قال النبی علیه السلام ینادی منادٍ
یوم القیامة این الذین کانت اجورهم علی الله تعالی فیقوم عن الناس
فیدخلون الجنة بغیر حساب پیغامبر گفت علیه السلام منادی ندا کند روز
قیامت که کجا اند آن کسانی که مزدهای ایشان بر خدای است
پس برخیزند عفو کنندگان از آدمیان و در آیند در بهشت
ان قیل لرجل ان فلانا یشتمک و یبالغ فیه فقال
ای فلان هو فی حل فقیل له احللته و قد شتمک فقال ما احب ان اتیک
میتا فی باوزار اخوانی حکایت کرده شده است که مردی
را گفتند که فلان ترا دشنام داد و دشنام بدهد و مبالغت
میکند در دشنام دادن پس گفت وی در حل است یعنی از وی
درگذاشتم پس گفتند ورا که وی ترا دشنام داده است گفت
دوست ندارم که گران کردانم ترازو خویشی را به بزهای
برادران خویش

الفصل السادس عشر فی الغضب والحیاء

قال بعض المتکلمین الغضب غلیان دم القلب لارادة الانتقام
بعضی از متکلمان چنین گفتند که غضب بجوشیدن خون
دلست از بهر کینه کشیدن قال النبی علیه السلام
من کظم غیظا وهو یقدر علی انفاذه ملأه الله تعالی

امنا و ایمانا پیغامبر گفت علیه السلام هر که خشم فرو خورد و قادر باشد
بر راندن خشم پر کرداند خدای تعالی دل او را از امن و ایمان
حکی ان رجلا شتم الاحنف بن قیس فلما اکثر ذلک منه علیه
قام الاحنف من مقامه وقال ما ستر الله تعالی فهو اکثر
مما تقول حکایت کرده شده است که مردی دشنام داد مر
احنف قیس را چون بسیار شد دشنام دادن بر وی احنف برخاست
از جای و گفت آنچ خدای تعالی پوشیده است بیشتر است
از آنچ تو می گویی واما الحیاء قال بعض اهل المعرفة
ما یورثک الزجر عن المخالفات بعضی از اهل معرفت چنین گفتند
که شرم آنست که باز دارد ترا از آنچ زیان دارد ترا قال النبی علیه
ان الله تعالی یقول ما انصفنی عبدی یدعونی فاستحیی ان ارده
یعصینی و لا یستحیی منی پیغامبر گفت علیه که خدای تعالی میفرماید
که انصاف نداد مرا بنده من میخواند مرا و من روا ندارم که رد کنم
دعای وی را و وی عصیان می آرد و از من شرم ندارد
وحکی عن ابی سلیمان الدارانی انه قال اذا سکن فی القلب
الحیاء من الله تعالی فقد انجلت عنه الشهوات حکایت
کرده شده است از ابو سلیمان دارانی که گفت چون ساکن

شود دردل شرم از خدا تعالی شهوتها رخت بر کیرد **الفصل السابع عشر**

في الخوف والرجا قال ابو عثمان الخوف من عدل الله تعالى والرجا من فضله ابو عثمان مغربی چنین کفت که خوف از عدل خدا تعالی باشد ورجا از فضل وی وقال النبي عليه السلام من خاف الله تعالى خوف منه كل شيء ومن لم يخف الله تعالى خوفه الله من كل شيء پیغامبر کفت علیه السلام هرکه از خدا تعالی بترسد خدا تعالی بترساند از وی همه چیزها **وحكي** ان رجلا دخل على رابعة فراها تقطع قطعة لحم بيدها فقال اما لك سكين قالت ان خوف القطيعة لم يدع في بيتي الة القطع **حكايت** کرده شده است که یکی از اهل معرفت نزدیک رابعه درآمد اورا دید که بدست کوشت پاره میکرد اورا کفت کارد نداری که کوشت پاره کنی رابعه کفت از خوف قطیعت نباید در خانهٔ من چیزی را که آلت قطع باشد **واما الرجا** قال بعضهم الرجا سكون الفؤاد بحسن الوعد چنین کفته اند که رجا آرامیدن دل است بنکویی وعده وقيل الرجا توقع الخير ممن بيده الخير ونیز کفته اند که رجا چشم داشتن نیکی است از آنکس که بدست وی نیکی بود وقال النبي عليه السلام من اصبح يرجو من الله

ويخاف اعطاه الله ما يرجوا وكفاه ما يخاف پیغامبر کفت علیه السلام هرکه بامداد برخیزد وامید دارد از خدا تعالی وبترسد وبدهد اورا خدا آنچ امید دارد وکفایت کند اورا از آنچ بترسد **وحكي** ان رجلا جاء الى ابي بكر الوراق فقال اني اخاف من فلان فقال لا تخف من فلان فان قلب من تخافه بيد من ترجوه **حكايت** کرده شده است که مردی نزدیک ابوبکر وراق بیامد وکفت می ترسم از فلان کفت مترس از فلان که دل آنکس که تو می ترسی از وی در قبضه وقدرت آنکس است که از وی امید میداری **الفصل الثامن عشر**

في التوبة والتائب قال بعض اهل المعرفة التوبة ترك الدنيا ومخالفة الهوى وبعضی از اهل معرفة چنین کفته اند که توبه دست بازداشتن دنیاست وخلاف کردن هوا وقال النبي عليه السلام ثمن الجنة اربعة اشيا الشكر والدعا والتوبة والاستغفار **وحكي** انه سئل يحيى معاذ عن التوبة النصوح قال ان يكون لصاحبها عين سفوح وقلب عن المعاصي جموح فاذا كان كذلك كان امارات التوبة عليه تلوح **حكايت** کرده شده است که پرسیدند از یحیی معاذ را از توبهٔ نصوح کفت نشانهٔ توبهٔ نصوح آنست که آب از چشم

وقال النبي عليه السلام اذا احب الله عبدا لم يضره ذنب ...

دیران باشد ودل او از معاصی گریزان اگر چنین بود علامت
توبه بروی پیدا شود واما التایب قال اهل التحقیق التایب
النادم علی قبایح افعاله الباکی لما مضی من ذنوبه بعضی از اهل
تحقیق چنین گفته‌اند تایب آن کس است که پشیمان بود از زشتیهای
افعال خویش و بگرید بر گناهان گذشته خویش وقال النبی علیه السلام
اذا مات تایب یرفع الله تعالی العذاب عن المقابر
المسلمین اربعین عاما الکرامته علی الله تعالی پیغامبر
گفت علیه السلام چون وفات کند جوان تایب بر دارد خدا تعالی
عذاب از گورستان مسلمانان چهل سال از بهر کرامت وی بر حضرت
خدا تعالی وحکی انه کان فی بنی اسرائیل شاب اطاع الله
تعالی عشرین سنة ثم عصاه عشرین سنة ثم نظر یوما فی المرآة
فرای الشیب عالیا فقال یا رب عبدتک عشرین سنة
وعصیتک مثلها فان رجعت الیک اتقبلنی فسمع هاتفا
یقول احببتنا فاحببناک وترکتنا فترکناک وعصیتنا
فامهلناک فان رجعت الینا قبلناک حکایت کرده شده است
که در بنی اسرائیل جوانی بود بیست سال طاعت کرد مر خدا
تعالی را او بیست معصیت کرد روزی در آینه نگریست پیری را دید

بر جوانی غالب آمده گفت ای پروردگار من بیست سال ترا بندگی
کردم وبیست سال نافرمانی کردم اگر بحضرت تو باز گردم وتوبه کنم
قبول کنی مرا آواز هاتفی شنید که کسی میگوید دوست میداشتی مارا
دوست داشتیم ترا خدمت مارا ترک کردی ما نیز ترا ترک گفتیم
عصیان آوردی ما را ببر زمان دادیم ترا اگر باز گردی بحضرت ما
قبول کنیم ترا

الفصل التاسع عشر فی الانابة والاستغفار

قال الحسن البصری رحمه الله علیه الانابة الرجوع الی الله تعالی
بالقلوب والاعمال حسن بصری رحمه الله علیه چنین گفت
که انابت باز گشتن است بخدا تعالی هم بدل وهم بعمل وقیل الانابة
هی الرجوع من الکل الی من له الکل ونیز گفته اند که انابت
باز گشتن است از همه بکسی که همه آن ویست وعن عایشة رضی الله عنها
قالت جاء حبیب بن حارث الی الرسول الله علیه السلام فقال یا رسول الله
انی اتوب ثم اعود قال فکلما اذنبت فتب قال
یا رسول الله اذن یکثر ذنوبی قال عفو الله اکثر من ذنوبک
یا حبیب بن حارث از عایشه رضی الله عنها که آمد حبیب بن حارث
بنزدیک رسول صلی الله علیه السلام وگفت ای رسول خدا من نیک
گناه کنندهام پیغامبر گفت علیه السلام توبه کن بخدا تعالی

باز کرد ای حبیب گفت ای رسول خدا اگر توبه میکنم ولکن
بسر گناه میروم پیغامبر گفت علیه السلام که هر باری که گناه میکنی
توبه کن حبیب گفت ای رسول خدا گناه من بسیار است
رسول خدا گفت علیه السلام که عفو خدای تعالی بسیارتست
و بیشتر از گناهان تست ای حبیب **وحکی** عن عثمان المغربی
انه قال الانابة اجل من التوبة لان التائب اذا رجع ببعضه
یسمی تائبا ولا یسمی منیبا الا اذا رجع الی ربه بالکلیة وفارق
المخالفات اجمع **حکایت** کرده شده است از ابو عثمان مغربی
که وی گفت انابت بزرگ ترست از توبه از بهر آنک تایب چون از بعضی
گناه باز گردد اورا تایب گویند و منیب نگویند مگر که
از جمله گناهان بخدای تعالی باز گردد و از جمله خلافها مفارقت
کند تا آنگاه اورا منیب گویند **والها الاستغفار**
قال بعض اهل الکلام الاستغفار طلب المغفرة بعد رؤیة
قبح المعصیة والاعراض عنها **اهل** کلام چنین گفتند که
استغفار طلب کردن مغفرة است بعد از دیدن زشتی
معصیت و روی گردانیدن از وی **وعن ابی درداء** رضی قال
سمعت رسول الله علیه السلام یقول ان لکل داء دواء فان دواء الذنوب

الاستغفار

الاستغفار **آن** درداء گفت رضی الله عنه من شنیدم از رسول
علیه السلام چنین فرمود که هر بیماری را داروی است و داروی
گناهان استغفار است یعنی آمرزش خواستن **وحکی**
انه قیل لمالک بن دینار فیک سیاسة وهیبة ولست
بملک ولا امیر فمن این هذا لک قال باکل الحلال والامن
بالرزق والرضا بالقضاء والاخلاص فی العمل والصبر علی الشرع
والشکر علی النعمة والتقی عند الشبهة والاستغفار
عند الخطیئة **حکایت** کرده شده است مر مالک دینار را
گفتند که در تو سیاستی و هیبتی است و تو ملک نیستی و امیر نیستی
پس از کجاست ترا این گفت بحلال خوردن و ایمن بودن برزق
و رضا دادن بحکم خدای تعالی و اخلاص در عمل و صبر بر سختی
و شکر بوقت نعمت و پرهیزکاری از شبهت و آمرزش
از گناهان

الفصل العشرون فی الفقر والغنی والفتوة

قال اهل المعرفة الفقر الانس بالمعدوم والوحشة
بالمعلوم اهل معرفة چنین گفتند که فقر آنست که شاد باشی
بنیستی و غمناک باشی از هستی وقیل الفقر الرضا بما قضی الله
مع طیب القلب و نیز گفتند که فقر رضا دادن است بانچ حکم کرد

شده است بخوش دلت عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال یا معشر الفقراء الا ابشرکم بان فقراء المسلمین
یدخلون الجنة قبل اغنیائهم بنصف یوم وهو خمسمایه عام ابن عمر
رضی الله عنهما روایت میکند از رسول علیه السلام چنین فرموده است که ای گروه
درویشان مژده دهم شما را که درویشان مومنان به بهشت در ایند
پیش از توانگران بنیم روز آن جهان و آن پانصد سال این جهان باشد
وحکی ان اعرابیا دخل علی امیر المومنین علی رضی الله عنه
فقال یا امیر المومنین جئتک لتنصفنی عن جایر لا یرحم
صغیرا ولا یوقر کبیرا فقال له علی وما ذلک
قال الفقر یا امیر المومنین فامر للخازن بعشرة الاف درهم
واعطاه وقال یا اخا العرب فبالله ورسوله علیک کلما
اتاک خصمک متعرضا فارجع الی متعوذا حکایت
کرده شده است که اعرابی نزدیک امیر المومنین علی رضی الله عنه
در آمد و گفت ای امیر مومنان آمدم نزدیک تو تا انصاف
من بدهی از ستمکاری که نه بر صغیر رحم میکند و نه بر کبیر شفقت
مینماید علی گفت رضی الله عنه که آن ستمکار کدام است
گفت درویشی ای امیر مومنان علی رضی الله عنه گفت خزینه

دارا

دارا تا ده هزار درهم بدهدش آنگاه علی رضی الله عنه
گفت که ای برادر عرب هرگاه که این خصم ترا پیش آید یعنی درویش
نزدیک من آی تا شر وی از تو دفع کنم واما الغنی قال حکیم الغنی
سکون القلب بموعود الله تعالی حکیم چنین گفته است که
توانگری سکون دل است بوعده خدای تعالی وقال
اهل الریاضة الغنی الرضا بالموجود والصبر علی المفقود
اهل ریاضت چنین گفته اند که توانگری آنست که راضی باشی بهستی
که ترا باشد و صبر کنی بر آنچه از دست تو برود وقال النبی علیه السلام
لا تمنوا کثرة المال فان کثرته یکثر الذنوب
پیغامبر علیه السلام چنین فرموده که آرزو مکنید بسیاری مال که بسیاری
مال بسیار گرداند گناهان را وحکی ان حسان بن ابی
سنان کان یتجر وینفق علی الفقراء ویقول لولا المساکین
ما اتجرت حکایت کرده شده است که حسان بن ابی سنان
بازرگانی میکردی و نفقه میکردی بر درویشان و میگفتی
اگر درویشان نبودندی من بازرگانی نکردمی واما
الفتوة اظهار النعمة واسرار المحنة چنین گفته اند
که فتوت پیدا کردن نعمت است و پنهان داشتن محنت وقیل

كف الاذى وبذل الندا وترك الشكوى وبنى گفته اند كه
قنوت باز ايستادن است از آزار برادر مسلمان و بخشيدن
عطا و دست باز داشتن از گله كردن وروى عن النبى صلعم
انه قال لا يزال الله تعالى فى حاجة العبد ما دام العبد
فى حاجة اخيه روايت كرده شده است از پيغامبر عليه السلام
چنين فرموده هميشه خداى تعالى در روا كردن حاجت بنده است
تا مادام كه بنده در روا كردن حاجت برادر است وحكى
انه قال سأل شقيق البلخى رحمة الله عليه جعفر بن محمد الصادق
رضى الله عنه عن الفتوة فقال ما تقول قال شقيق انا اعطينا
شكرنا وان منعنا صبرنا فقال جعفر هكذا الكلاب
بلدتنا فقال شقيق يا ابن رسول الله ما الفتوة عندكم
قال اذا اعطينا آثرنا وان منعنا شكرنا حكايت
كرده شده است پرسيد شقيق بلخى جعفر محمد صادق را
از قنوت پس جعفر مر شقيق را گفت چه ميگويى شقيق گفت
قنوت اين است اگر عطا داده شويم شكر گوييم و اگر
باز داشته شويم از عطا صبر كنيم جعفر گفت عادت سگان
شهر ما همين است شقيق گفت اى فرزند رسول خدا چيست

قنوت

قنوت نزديك شما جعفر گفت اگر عطا داده شويم ايثار كنيم يعنى
بدهيم و اگر از عطا باز داشته شويم شكر كنيم الفصل
الحادى والعشرون فى التسليم والرضا والوفاء
عن بعض اهل الشرع انه قال التسليم الانقياد والانقياد
لاظهار العبودية فى الاخلاص از بعضى اهل الشرع چنين گفته اند
كه تسليم انقيا دست انقياد ظاهر كردن بندگى است باخلاص عن
ابى هريرة رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال ذروة
الايمان اربع خصال الصبر للحكم والرضا بالقدر والاخلاص فى
التوكل والاستسلام للرب ابو هريرة رضى الله عنه
روايت ميكند از رسول عليه السلام چنين گفت اصل ايمان چهار خصلت است
يكى صبر است بحكم خداى تعالى و دوم رضا دادن بتقدير خداى تعالى سيم
اخلاص در توكل چهارم تسليم كردن جمله كار خويش
بپروردگار خويش وحكى ان رجلا نظر الى قرحة
فى رجل محمد بن واسع فقال انى لارحمك من هذه القرحة
قال انى لاشكرها منذ خرجت هنا لم اذ لم تخرج
فى عينى حكايت كرده شده است كه مردى جا بگريست
بر پاى محمد واسع ريشى ديد عظيم بيمناك گفت مرا رحم مى آيد

بر تو محمد واسع گفت من چگونه شکر مر خدای را گزارم
بر باد بیرون انداگر چشم بیرون آمدن چگونه کردی
واما الرضا قال بعض اهل المعرفة الرضا ان لو جعل
جهنم على يمينه لم يسأل ان تحولها الى يساره وبعضى از اهل
المعرفة چنین گفته اند که رضا آنست که اگر دوزخ را بر دست
راست وی کنند درخواست نکند که بر دست چپ می باید
عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال رحم الله امرأ عرف نفسه وحفظ لسانه
وان يكون راضيا بقضاء الله تعالى شاكرا لنعمائه
صابرا لبلائه ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام
چنین فرموده رحمت خدای تعالی بر بودی باد که نفس خویش را
بشناخت و زبان خویش را نگاه داشت و راضی باشد بقضاء
خدای تعالی شاکر گوینده باشد مر نعمت خدای تعالی
را و صابر باشد به بلاء وی وحکی انه سئلت رابعة
متى يكون العبد راضيا قالت اذا سرته المصيبة
كما سرته النعمة حکایت کرده شده است
رابعه را پرسیدند که بنده چه وقت راضی بود گفت

انگاه

انگاه که برسیدن مصیبت شاد شود چنانکه برسیدن نعمت
شاد شود واما الوفا قيل الوفاء اتمام الشئ اللازم
چنین گفته اند که وفا تمام کردن چیزی است که لازم باشد
تمام کردن وی عن عائشة رضي الله عنها انها قالت قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تستخدموا ارقاءكم بالليل
فان الليل لهم والنهار لكم عایشه رضی الله عنها روایت
میکند که پیغامبر علیه السلام چنین فرموده که خدمت مفرمایید
بندگان خویش را بشب که شب مر ایشان راست و روز مر
شما را وحکی انه سئل بعض اهل الطريقة ما الوفا لعهد الله
تعالى قال ان لا يكون في قلبك غيره ولا تطلب
رزقك من غيره ولا ترجع في طلب شئ الى غيره
حکایت کرده شده است که یکی از اهل طریقت را پرسیدند
که چیست وفا بعهد خدای تعالی گفت آنکه در دل تو جز وی
نبود و جست روزی را از جز وی باز نگردی در طلب
چیزی بغیر وی

الفصل الثاني والعشرون في الاخلاص والريا

قال ابو عثمان گفت ~~الاخلاص~~ الاخلاص نسيان
رؤية الخلق بدوام النظر الى الخالق ابو عثمان گفت

الناس فراموش کردن است دیدن خلق را به همیشه
به نظر کردن خالق وقال عالم الاخلاص ان لا تطلب
لعملک شاهدا غیر الله یعنی عالم چنین گفت که اخلاص
آنست که نجوی مر عمل خویش را گواهی جز خدای تعالی
وقال النبی علیه السلام من اخلص لله اربعین صباحا اظهرت
ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه یعنی پیغامبر گفت علیه السلام
هر که چهل صباح خالص از بهر خدای تعالی برخیزد ظاهر
شود چشمهای حکمت از دل وی بر زبان وی وحکی
ان رجلا واحدا قال لعالم عظنی واوجز قال الک
عقل قال نعم فقال الواجب علی کل عاقل ان یکون
لسانه رطبا بذکر الله وعمله موسوما بالاخلاص الی
انقطاع الانفاس حکایت کرده شده است که یکی مر عالمی
را گفت که مرا پند ده کوتاه عالم گفت که عقل هست ترا
گفت هست عالم گفت که واجب است بر هر عاقلی که زبان
وی تر باشد بذکر خدای تعالی و عمل وی موسوم
باشد باخلاص یعنی از اخلاص خالی نباشد تا منقطع شود
انفاس تا آنگاه که مرگش بر آید واما الریاء

قال عالم

قال عالم الریاء ما فیه رضاء الشیطان اکثر من الرضاء
الرحمن وقال النبی صلعم من اطعم طعاما ریاء وسمعة اطعمه الله
من صدید جهنم وجعل ذلک الطعام نارا فی بطنه حتی
یقضی بین الناس وحکی عن الاصمعی انه قال رایت
اعرابیا اتت علیه مائة وعشرون سنة
فقلت ما اطول عمرک قال ترکت الریاء فبقیت

الفصل الثالث والعشرون فی النفس والروح

قال اهل الشرع النفس مرکب طالب الآخرة
وقال اهل اللغة نفس الشیء وجود
ذلک الشیء وروی ان موسی علیه السلام قال یارب
کیف اصل الیک فاوحی الله تعالی الیه ان اترک

نفسک فانا معک وحکی عن ابی القاسم
الحکیم انه قال من عرف نفسه کان عند
ذلیلا ومن عرف ربه کان عند الناس
مجنونا واما الروح قال اهل التفسیر الروح شیء
استاثر الله تعالی بعلمه ولم یطلع علیه
احد ولا یجوز العبادة باکثر من
موجود وعن ابی هریرة رضی الله عنه
وبراء بن عازب عن النبی علیه السلام
انه قال ان الروح المومنین هو
فی السماء السابعة ینظرون
الی منازلهم من الجنة هو

ولا نبی مرسل قیل هذا زمان الخلوة و روایت کرده شده است
که پیغامبر علیه السلام چنین فرموده که مرا با خدای تعالی وقتی است در آن
وقت نگنجد نه پیغامبر مرسل و نه فرشته مقرب وحکی
عن شقیق انه قال افضل الاخلاق المرء اربعة الحلم عند
الغضب والسخاوة عند القلة وصدق القول فی
کل حال والورع فی الخلوة حکایت کرده شده است
از شقیق رحمه الله وی گفت فاضلترین خویهای مرد چهار چیز است
یکی حلم بوقت غضب دوم جوانمردی بوقت تنگدستی سیوم
راست گفتن در هر حال چهارم پرهیزکاری در خلوة

الفصل الخامس والعشرون فی الاولیا وکراماتهم

قال اهل المعرفة الولی الذی بارز مع الشیطان بالعداوة
وولی بوجهه وقلبه الی الرحمن بالعبادة اهل معرفه
چنین گفته اند که ولی آنکس است که حرب کند با نفس و شیطان
به دشمنادگی و روی ودل بر بندگی خدای تعالی آورد و روی عن
النبی علیه السلام انه قال ان فی امتی رجالا یحفظ الله تعالی
اهل الفساد بهم وینزل الله الرحمة لاجلهم ویمنع العذاب
من قبلهم فیا شوقی الیهم اولئک من الناس ینفرون

فالناس منهم یتعجبون والناس عندهم مجانین وما
فیهم من الجنون شیء الا وانهم الابدال روایت کرده شده است
که پیغامبر علیه السلام چنین فرموده اند امت من مردانی اند
که نگاه دارد خدای تعالی اهل الفنا را بسبب ایشان
و فرو فرستد رحمت را بر ایشان و باز دارد عذاب را از سوی
ایشان ای آرزوا که مرا به ایشانست ایشانند که از آدمیان
برمند و آدمیان از ایشان تعجب کنند و آدمیان نزدیک
ایشان دیوانکان نمایند و ایشان نیز نزدیک آدمیان
دیوانکان نمایند و باشد هر ایشان را از دیو انکه چیزی
انکاه کفت باید که ایشان ابدال اند وحکی
انه سیل ابو یزید بماذا نلت قال بلا شیء یعنی ترک
الدنیا فنلت القربة والولایة حکایت
کرده شده است که ابو یزید را پرسیدند که بچه یافتی آنچه
یافتی کفت بهیچ یعنی ترک دنیا کفتم قربت و ولایت
یافتم واما الکرامات الاولیاء قال اهل
الطریقة ان کرامات الاولیاء تجری علیهم من حیث لا یعلمون
والانبیاء تکون لهم المعجزات هم بها عالمون وبانبائها ناطقون

اهل

اهل طریقت چنین کفته اند که کرامات اولیا میرود بر ایشان
از انجا که ندانند و پیغامبران را معجزات است و ایشان معجزات
را بدانند و چون معجزه ظاهر شود و بیابد بکویند عن ابی ذر
رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال اولیاء الله تعالی
ضحکهم عبادة ومزاحهم تسبیح ونومهم صدقة علیهم اللهم
احفظهم واحفظ علیهم دینهم واقر عینی بهم یوم القیامة
ثم قرا الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ابوذر رضی
روایت میکند که رسول علیه السلام چنین فرموده اولیا خدای
تعالی خندیدن ایشان عبادتست و مزاح ایشان تسبیح و خواب
ایشان صدقه است بر ایشان انکاه دعا کرد و کفت ای بار خدای
نکاه دار ایشان باش و دین ایشان بر ایشان نکاه دار و روشن
کردان چشم مرا با ایشان روز قیامت باز برخواند این آیت را که
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون معنی چنین
باشد بدانکه هر آینه اولیا حق تعالی ترس نیست بر ایشان و ایشان
اندوهکن نشوند وحکی عن ابن عباس العبدی انه
قال رایت فی البادیة حافیا بلا زاد ولا رکوة فقلت
کیف یکون حال هذا فی البادیة فالتفت الیّ وقال

له قال الله تعالی یتوب علیه فان فعلت ذلک ولم یتب علیه
فاعلم انک شؤم منه فاشتغل بنفسک حکایت
کرده شده است که مردی نزدیک یکی از بزرگان بنشست آمد و گله
کرد از همسایه او را بود و گفت که معصیتها میکند آن بزرگ گفت
هفت شب از بهر وی بیدار کرد و از خدای تعالی رضا است
کن تا او را توبه دهد اگر این بکنی و او توبه نکند بدانک تو
از وی بتری او را بان و بصلاح آوردن خود مشغول شو

الفصل التاسع والعشرون فی العافیة والبلا

قال علماء العافیة نفس بلا بلا و صاحب بلا جفا
و رزق بلا عنا و عمل بلا ریا علماء چنین گفت که عافیت
تنی است که بلا و یار نیست که جفا و رزق نیست که عنا
و عملی است که ریا و روی ان رجلا اتی النبی علیه السلام فقال
یا رسول الله ای الدعا افضل قال سل ربک العفو والعافیة
فان اعطیت العافیة فی الدنیا فهی سبب رحمة الله فی الاخرة
روایت کرده شده است که مردی بیامد بنزدیک رسول علیه السلام و گفت
یا رسول الله ای الدعا افضل ای رسول خدا کدام دعا
فاضلتر رسول گفت علیه السلام بخواه از پروردگار خویش عفو و عافیت

یعلم ما فی انفسکم فاحذروه فندمت من فکر
فی ذلک فقال وهو الذی یقبل التوبة عن عباده
حکایت کرده شده است از عباس عبد که گفت بدیدم
در بادیه پای برهنه باوی نه زادی و نه رکوة با خود گفتم
چگونه بود حال این بیچاره در بادیه بنگریست سوی من و این آیت
بر زبان راند یعلم ما فی انفسکم فاحذروه میداند خدای تعالی
آنچه در تنهای شما است بترسید از خدای تعالی گفت پشیمان
شدم از آن اندیشه که چرا این اندیشه بر خاطر گذرانیدم
باز نگاه کرد و گفت وهو الذی یقبل التوبة
عن عباده معنی آن باشد وی آن خدایست که بپذیرد
توبه از بندگان خویش الفصل الثلاثون فی

التوکل والتکبر والتواضع

قال ابو الحسین الوراق التوکل
الاکتفا بالله تعالی والاعتماد علی الله تعالی ابو الحسین
وراق گفت که توکل بسنده کردن است بخدای و اعتماد کردن
است بر خدای تعالی وقال سهل بن عبد الله التوکل ان
لا تسال ولا ترد ولا تحبس سهل عبد الله گفت توکل
آن است که نخواهی و چون برسد رد نکنی و باز نداری

که اگر در دنیا عافیت داده شود طلب کن سبب رحمت خدای تعالی
است در آخرت وحکی عن بعض اهل المعرفة انه قال العافیة علی
ثلثة اقسام عافیة فی اللسان وعافیة فی البدن وعافیة
بالقلب فعافیة اللسان ان یکون رطبا بذکر الله تعالی ولا
یشتغل بغیر ذکر الله تعالی مع الله وعافیة البدن اشتغاله بخدمة
الله عن خدمة غیر الله وعافیة القلب ان لا یکون همه غیر الله
حکایت کرده شده است از بعضی اهل اشارت که عافیت
بر سه قسم است عافیت است در زبان وعافیت است در تن وعافیت است
در دل عافیت زبان آنست که همیشه تر بود بذکر خدای تعالی
ومشغول نشود بذکر غیر وی وعافیت تن مشغول شدن
بخدمت خدای تعالی از خدمت غیر خدای تعالی وعافیت دل
آنست که نبود همت تو جز خدای تعالی واما البلاء
قال اهل الکلام البلاء نعمة خاص والنعمة بلاء عام اهل
کلام چنین گفته اند که بلا نعمتی است خاص او نعمت بلا است
عام را وقیل البلاء تهذیب الاخیار وتادیب الاغیار
ونیز گفته اند که بلا پاکیزه کردن اخیار است وادب کردن اغیار است
وروی عن الحسن علی رضی الله عنهما قال سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه وسلم

یقول فی الجنة شجرة یقال لها البلوی یجاء باهل البلاء
یوم القیامة فلا ینشر لهم دیوان ولا ینصب لهم میزان
یصب علیهم الاجر صبا ثم قرأ رسول الله علیه السلام انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب روایت کرده شده است از حسن بن علی رضی
که گفت شنیدم از جد خویش رسول علیه السلام که گفت در بهشت درختیست
که اورا بلوی گویند اهل بلا را بیارند روز قیامت نامه اعمال
ایشان گسترده نشود وترازو در اعمال ایشان بپای کرده نشود
ریخته شود بر ایشان مزد ریختنی بر ایشان باز رسول
علیه السلام این آیت برخواند انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
وحکی عن اهل المعرفة انه قال المؤمن کثیر البلوی وقلیل
الشکوی الکثیر المعنی قلیل الدعوی والمنافق کثیر الدعوی
قلیل المعنی کثیر الشکوی قلیل البلوی حکایت کرده
شده است از اهل معرفت چنین گفته اند که مؤمن آنست که بلا بسیار
بودش ولکن اندک گله بودش معنیش بسیار بود ودعویش
اندک بود باز منافق بسیار دعوی کند معنیش اندک بود گله
بسیار کند وبلاش اندک بود الفصل الثلاثون
فی العدل والظلم قال اهل الحقیقة العدل التسویة بین الشیئین

من غير ميل الى احدهما كالعدل ان مال احد طرفيه
سقطت الحمولة يعني ظهر الحمولة اهل حقيقت چنين گفته اند
كه عدل برابر كردنست ميان دو چيز كه هيچ ميلى نكند بيكى
در افتد از ان دو چيز همچو خروار بار كه اگر يك دو گران تر شود
بيفتد بار از پشت ستور باركش قال النبي عليه السلم
عدل ساعة خير من عبادة ستين سنة پيغامبر گفت
عليه السلم كه عدل يك ساعت بهتر از عبادت شصت ساله و في الخبر
دعا موسى عليه السلم على فرعون بهلاكه فاوحى الله تعالى الى موسى
ما ضرني كفره ولعبادي نفع من عدله فلما قرن مع كفره
ظلما اغرقه الله تعالى في اليم در خبر آمده است كه دعا كرد موسى عليه السلم
تا خداى تعالى فرعون را هلاك كند وحى آمد و فرستاد خداى تعالى
بموسى عليه السلم كه كفر وى مرا زيان ندارد و مر بندگان مرا از عدل
وى نفع است چون كفر با ظلم جمع كرد خداى تعالى غرقه كرد اندر
دريا وحكى انه لما مات انوشروان كان يطاف بتابوته
في جميع مملكته وينادي منادٍ من له حق علينا فليات
فلم يوجد احد في ولايته وله عليه حق حكايت
كرده شده است چون نوشروان وفات كرد به تابوت او را نهادند

اورا

واما الكذب قال الحكيم الكذب هو القول
القبيح العاري عن صفة المنفعة
وقال عالم الكذب كلام مردود
عند الشرع مذموم عند الطبع
والغيبة بيان خبث السريرة واظهار
لون العقيدة وروي ان رجلا اتى النبي صلعم
فقال ابتليت من المعاصي لا اصبر
عن هن الزنا والكذب وشرب الخمر
فقال النبي صلى الله عليه وسلم
اما الكذب فدعه فغاب الرجل
فاستقبله الزنا فقال في نفسه

نعم ضربني الحد وان قلت لا

ان ارتكبته ثم سالني رسول صلعم هل زنيت
فان قلت لا نقضت العهد فترك
الزنا ثم استقبله شرب الخمر
فتامل وقال مثل ذلك وتركه
فعلم ان الكذب اصل المعاصي
كلها وروى عن النبي صلعم الله عليه وسلم
قال من مات تائبا على الغيبة
فهو اخر من يدخل الجنة
ومن مات مصرا عليها
فهو اول من يدخل النار وحكى
عن ابرهيم بن ادهم رحمة الله عليه انه دعي الى طعام فلما جلس قيل
ان فلانا لمخنث فقال رجل ثقيل لا يقدر المسارعة في المشي

[illegible]

از ابراهيم بن ادهم كه او را بطعامي بخواندند چون بنشست
كفتند فلان نيامده است يكي كفت از ايشان كه وي كران
سنكي است تيز نتواند رفتن ابراهيم چون اين سخن بشنيد از ميان
بيرون آمد وسه روز چيزي نخورد باز كفت حاضر نيايد بر
طعامي كه غيبت كرده شود در وي مومني وحكي عن محمد الهروي
انه قال اعظم المصايب خصلتان ترك الصدق مع عرفان
ثوابه والاقامة على الكذب مع عرفان عقابه
حكايت شده است از محمد هروي كه كفت بزركتر مصيبتها
دو خصلت است دست باز داشتن از راست كفتن با شناختن
ثواب واقامت كردن بدروغ با شناختن عقوبت
واما حفظ اللسان قال بعض الحكماء اللسان قيمة الانسان
فمن قومه زادت قيمته بعضي از حكما چنين كفته اند كه
زبان قيمة آدميست هر كه راست كند زبان را قيمت وي زيادة
شود عن سعيد بن جبير رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
انه قال اذا اصبح ابن آدم اصبحت الاعضاء كلها
تكفر اللسان اي تقول اتق الله فينا فانك ان استقمت
استقمنا وان اعوججت اعوججنا سعيد بن جبير رضي الله عنه

روایت میکند از رسول علیه السلم چنین کفت که چون فرزند آدم
با مداد بر خیزد جمله اعضای وی بر خیزند و بکویند مر زبان را
از خدای بترس از بهر ما و راست باش که اکر تو راست باشی
ما راست باشیم و اکر تو کژ شوی ما نیز کژ شویم **وحکی**
ان ابرهیم بن ادهم اضاف ناسا فلما قعدوا علی الطعام
اخذوا الغیبة فقال ان اقواما قبلنا یاکلون
الخبز قبل اللحم وانتم تاکلون اللحم قبل الخبز **حکایت**
کرده شده است که ابراهیم ادهم مهمانی کرد جماعتی را چون
نشستند بطعام آغاز کردند غیبت کردن ابراهیم کفت
کروهی بودند پیش از شما که نان پیش از کوشت خورده اند
و شما کوشت پیش از نان میخورید یعنی غیبت کردن
کوشت برادر مسلمان خوردن است **الفصل الثانی والثلثون**
فی الانس والاعتبار قال بعض اهل المعرفة الانس ان یستانس
العبد بالاذکار بعد ان یغیب عن رؤیة الاغیار
بعضی از اهل معرفت چنین کفته اند که انس آنست بی غم شود
بنده به اذکار بعد از آنکه غایب شود از دیدن اغیار
وقال النبی علیه السلم الاعمال تکتب والانفاس تعد والایام
تمضی

تمضی والرب ینظر فافعلوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر
پیغامبر کفت علیه السلم که عملها نبشته میشود و نفسها شمرده
میشود و روزها میکذرد و پروردکار نظر میکند بنکرید
آنچ خواهید که هر آینه خدای تعالی بدانچ می کنید
بینا است **وحکی عن اویس القرنی** رحمه الله علیه
انه قال ما رایت احدا یعرف ربه فیانس بغیره
حکایت کرده شده است از اویس قرنی رضی الله عنه
که وی کفت ندیدم من کسی را که بشناسد پروردکار
خویش را بعد از آن انس کیرد بغیر وی **وعن رابعة**
انها قالت من انس بالله لا یستوحش ابدا ومن تعزز
بالله لا یذل ابدا از رابعه رضی الله عنها می آید
که چنین کفت که هر که بخدای انس کیرد غمناک
نشود هرکز و هر که عزیزی بخدای جوید خوار نشود
هرکز **واما القرب** قال الحکیم القرب الانقطاع عن کل
شیء سوی الله حکیم چنین کفت که قرب بریده شدن
است از هر چیزی که جز خدای تعالی باشد
وعن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم

انه قال اوحى الله تعالى الى موسى صلوات الله عليه انك
لن تتقرب الي بشي احب الي من الرضا بقضائي
ولن تعمل عملا احبط لحسناتك من الكبر ابن عباس
رضي الله عنهما روايت ميكند از رسول عليه السلام كفت
وحي فرستاد خداي تعالى موسى عليه السلام كه اي موسى
هركز نزديك نشوي بچيزي دوستر بمن از رضا دادن
بقضاء من وهركز عملي نكني باطل كننده تر مر حسنات
خود را از كبر عن ذي النون انه قال رايت اعرابيا
يطوف بالكعبة قد نحل جسمه واصفر لونه ودق
عظمه فقلت له امحب انت قال نعم قلت حبيبك
منك قريب ام بعيد فقال قريب فقلت موافق
ام غير موافق فقلت سبحان الله حبيبك قريب وموافق
وانت على هذه الحالة فقال يا بطال اما علمت ان
عذاب القرب والموافقة اشد من عذاب البعد
والمخالفة حكايت كرده شده است از ذا النون كه كفت
اعرابي را ديدم كه طواف ميكردي كرد كعبه تن وي
نزار شده كه كفت اعرابي را ديدم كه طواف ولون وي

موافق

ركت

وزرد شده واستخوان وي باريك شده بكفتم مر او را
كه تو محبي كفت آري كفتم دوست نزديكست بتو يا دور
كفت نزديك كفتم موافق هست يا نه كفت موافق است
كفتم سبحان الله دوست تو نزديك ومر ترا وموافق
وتو چنين از دست رفته كفت اي بطال تو ندانسته
كه عذاب قرب وموافقت سخت تر است از عذاب
بعد ومخالفت واما الاعتبار قال ابو علي الجوزجاني
الاعتبار ان ترى الدنيا للفناء والعاملين فيها للموت
وعمرانها للخراب ابو علي جوزجاني كفت اعتبار آنست كه
دنيا را از بهر فنا بيني وعاملان را در وي از بهر مرك
وآباداني او را از بهر خرابي عن ابي الدرداء رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه انه قال افلح من كان سكوته
تفكرا ونظره تعبرا ابو درداء رضي الله عنه روايت ميكند
از رسول عليه السلام فيروزي كه برست آنكسي وي را خاموشي
از بهر تفكر بوذ ونكريستن وي از بهر ديدن عبرت
وحكي انه دخل شقيق مقبرة وجعل يضرب كل قبر بيده
ويقول يا كاذب فقيل له هذا كلام عظيم لم تقول قال

لانهم يقولون حالة الدنيا املاكنا وضياعنا وحدايقنا
وبساتيننا واموالنا ومواشينا الو كان لهم ولا يذهبون
بها **حكايت** كرده شده است كه در آمد شقيق در كوهستان
ودست بر هر كوهى ميزد وميكفت اى دروغ كوى ويرا كفتند
اين سخنى عظيم است چرا ميكويى كفت از بهر آنك ايشان
در دنيا مى كفتند يعنى انكاه كه زنده بودند املاك ما وضياع
ما وبوستانها ما ومالها ما چهار پايان ما بر اكر آن ايشان
بودى چرا با خود نبردند **الفصل الثالث والثلثون في العبودية**
والطاعة والمعصية قال عيسى عليه السلام العبودية ترك
الدعوى واحتمال البلوى وحب المولى عيسى عليه السلام
كفت عبوديت ترك دعويست وتحمل كردن بلا است
ودوستى مولى است قال النبي عليه السلام ليس عبد اكرم
عند الله من عبد عبد الله تعالى على كل حال
پيغامبر كفت عليه السلام كه نيست هيچ بنده كرامى تر بنزديك خداى
تعالى از بنده كه بندكى خداى تعالى در هر جايى كه باشد بيارد
وحكي ان ابراهيم بن ادهم اشترى عبدا قال له اى شي
تاكل قال ما تطعمني قال اى شي تعمل قال تستعملني

قال

قال اى شي لك ارادة قال واين تقع ارادة العبد
في جنب ارادة سيده ثم راجع ابرهيم الى نفسه وقال
يا مسكين ما كنت لله في عمرك ساعة مثل ما كان هذا لك في
هذا الحالة حكايت كرده شده است كه ابرهيم ادهم بنده خريد
كفت اورا كه چه خورى كفت هرچه بدهى كفت چه كار كنى كفت
هرچه فرمايى ابراهيم كفت خواست تو چيست كفت كجا باقى ماند
خواست بنده در جنب خواست خواجه از اين سخنان ابراهيم بنفس
خود باز كشت وكفت اى مسكين بيچاره نبوده مر خداى تعالى را در
عمر خويش ساعتى همچنانك آن بنده درين حالت فرمان بردار تست
واما الطاعة الطاعة طلب رضا الله في الاقوال والاحوال
چنين كفته اند طلب جستن رضا خداى تعالى وتقدس است در
جمله اقوال وافعال واحوال عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
لو ان احدكم يعمل في صخرة صماء ليس لها باب ولا كوة تخرج
عمله الى الناس كائنا ما كان پيغامبر عليه السلام چنين فرمود
كه اكر يكى از شما عمل كند در ميان سنك سخت كه آن سنك را در نباشد
ودروزن نه بيرون آيد بآدميان همچنانك بوده باشد يعنى هر
عمل كه در ميان سنك كند خداى تعالى بر آدميان كرداند از نيكى وبدى

وحکی عن یحیی بن معاذ انه قال من سر بطاعة الله سر الاشیاء
کلها لخدمته ومن قرت عینه بخدمة الله قرت عیون
کل شیء بالنظر الیه حکایت کرده شده است که یحیی معاذ
رحمة الله گفت چنین که هر که شاد شود بطاعت خدای تعالی
شاد شوند همه چیزها بخدمت وی و هر که روشن شود چشم وی بخدمت
خدای تعالی روشن شود هر چیزی بنگریستن بوی واما المعصیة
المعصیة ترک طریق الصواب چنین گفته اند که معصیت ماندن را
صوابست وقال عالم المعصیة ترک المأمور والاقدام علی ما حرم
علیه عالمی چنین گفته است معصیت دست باز داشتن است از
آنچه فرموده است واقدام کردنست بانچه حرام کرده شده است
وروی ان النبی علیه السلام قال مکتوب فی التوریة یا ابن آدم استحیی
من العصیان فانا استحیی من عذابک روایت کرده شده است
پیغامبر علیه السلام گفت در توریة نبشته است که ای فرزند آدم شرم دار از
معصیت که من روا ندارم که ترا عذاب کنم بسبب معصیت وحکی
انه قیل لحاتم ما تشتهی قال اشتهی عافیة یوم الی اللیل فقیل
له الیست الایام کلها عافیة قال ان عافیة یومی ان لا اعصی
الله فیه حکایت کرده شده است که مر حاتم را گفتند که چه آرزو

می بری

می بری گفت آنکه روزی بر من عافیت روزی تا شب او را گفتند
این همه ایام تو در عافیت نیست گفت عافیت روز من آنست که خدای
تعالی را در وی عصیان نیارم الفصل الرابع فی الیقین والتقوی
واکل الحلال قیل الیقین تحقیق التصدیق بالغیب
بازالة کل شک وریب چنین گفته اند که یقین درست
گردانیدن تحقیق است بدور گردانیدن هر شکی و گمانی
وقال النبی علیه السلام اول صلاح هذه الامة بالزهد والیقین
وآخر فسادها بالبخل والامل پیغامبر علیه السلام گفت اول خوب
شدن این امت بزهدست و یقین و آخر تباه شدن به بخل است و امل
وروی انه قیل لعیسی علیه السلام بای شیء تمشی علی الماء قال بالایمان
والیقین فقالوا انا آمنا کما امنت قال امشوا اذا فلم یقدروا
فقال لهم ما لکم قالوا خفنا من الموج فقال الا خفتم من رب الموج
روایت کرده شده است که مر عیسی را گفتند علیه السلام بچه چیز بروی
آب میروی گفت بایمان و یقین گفتند ما ایمان آوردیم چنانک
تو آوردی و ما را یقین است چنانک ترا است گفت پس شما نیز بروید
بر روی آب نتوانستند رفتن گفت مر ایشان را چه بوده مر شما را
گفتند ترسیدیم از موج آب گفت از پروردگار موج نترسید

وحکی عن ذی النون ثلاث من اعلام الیقین النظر الی الله
تعالی فی کل شیء والرجوع الیه فی کل امر والاستعانة به فی کل
حال حکایت کرده شده است از ذو النون وی گفت نشان
یقین سه چیز است یکی نظر کردن بخدای تعالی در هر چیزی دوم باز
گشتن بخدای تعالی در هر کاری سیوم یاری خواستن از خدای
تعالی در هر حالی واما التقوی قال جعفر الصادق رضی الله
عنه التقوی ان لا تری فی قلبک شیئا سوی الله
جعفر صادق رضی الله عنه گفت تقوی آنست که نبینی در دل
خویش چیزی جز یاد خدای تعالی وعن ابی ذر رضی الله عنه
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتق الله حیثما کنت واتبع السیئة
الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حسن ابی ذر رضی الله عنه
گفت پیغامبر علیه السلام چنین فرمود که بترس از خدای تعالی در هر جا که باشی
و در پی بدی که کردی نیکی کن تا آن نیکی بدی را پاک کند
وبا آدمیان خوی خوش در پیش دار وحکی عن بعض المفسرین انه قال
التقوی قسمان اصل وفرع فالاصل الایمان وهو الاتقاء
من الکفر والفرع الورع وهو الاتقاء عن الذنوب فبالاول
النجاة من العذاب المؤبد وبالثانی من العذاب المؤقت

حکایت

حکایت کرده شده است از بعضی مفسران که گفتند تقوی دو قسم
است اصل است وفرع اصل ایمانست وآن پرهیز کردنست
از کفر وفرع ورعست وآن پرهیز کردنست از گناهان پس ایمان
سبب نجاة از عذاب مؤبد وورع سبب نجاة است از عذاب
بوقت واما الاکل الحلال قال حکیم الحلال الذی لا یضمن
اکله فی الدنیا ولا یؤخذ فی الآخرة حکیمی چنین گفت
که حلال آنست که تاوان دار نشود خورنده وی در دنیا وگرفتار نشود
در آخرت قال النبی علیه السلام من اکل الحلال اربعین یوما نور الله
قلبه واجری ینابیع الحکمة من قلبه پیغامبر علیه السلام
گفت هر که چهل روز حلال خورد روشن کرداند خدای تعالی دل او را
وروان کرداند چشمها حکمت از دل وی وحکی ان رجلا من السلف
اراد طلب الحلال فدخل الشام وتعود باکل الحشیش حتی
اخضر بطنه فرای فی المنام الآن صفا بطنک من الحرام
حکایت کرده شده است که مردی از گروه پیشینیان خواست
که حلال جوید بشام رفت ودست از همه بداشت وقوت خویش از گیاه
ساخت وگیاه میخورد وخدای تعالی را عبادت میکرد تا چندانکه
شکمش سبز شد از خوردن گیاه پس بدید در خواب که گوینده میگوید

که الکنون با کریم شد تسلیم تو از حرام **الفصل الخامس و الثلثون**

فی التفویض و التوفیق و الذکر و کلمة تمجید

قال ابو یعقوب النهرجوری رحمه الله گفت توفیق نیکویی

خواست حق است به بنده یعنی آنکه بنده را در وقت

سختی باشد یا اندر وقت طلبی بود **فروی** عن النبی صلعم

انه قال اذا اراد الله بقوم خیرا ارشدهم بالجود و وفقهم

بالصدقة **روایت** کرده شده است از پیغامبر علیه السلام که گفت

که چون بخواهد خدای تعالی بقومی چیزی رسانیدن راه نماید

ایشان را بجوانمردی و توفیق شان دهد بصدقه **وحکی**

عن سهل بن عبد الله رحمه الله انه قال الاعمال بالتوفیق

والتوفیق من الله تعالی و مفاتیحها الدعاء و التضرع **حکایت**

کرده شده است از سهل بن عبد الله وی گفت کارها

بتوفیق است و توفیق خدای تعالی و کلید وی دعاست و تضرع

واما التفویض قال اهل الحکمة التفویض ان لا تختار شیئا

من اسباب دنیاک و ترضی باختیار ذلک مولاک **اهل** حکمت

چنین گفته اند تفویض آنست که بر نگزینی چیزی از اسباب

دنیای خویش و بسندی آنچه بر گزیند مر ترا خداوند تو

عن

عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما عن النبی علیه السلام انه قال

خمسة من الایمان بالله تعالی التوکل علی الله و الرضا

بقضاء الله و التسلیم لامر الله و التفویض الی الله و الصبر

عند الصدمة الاولی عبد الله بن عمر رضی الله عنهما

روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود پنج چیز است

که از ایمان است بخدای تعالی یکی توکل کردن بر خدای

تعالی دوم رضا دادن بقضاء خدای تعالی سیوم تسلیم

کردن مر امر خدای تعالی را چهارم تفویض کردن جمله

کارها خویش بخدای تعالی و پنجم صبر کردن نزدیک بلای

که اول برسد **وحکی** عن صادق انه قال علامة التفویض

کتمان العبادة عن اعین الناس و سکون بالقلب

علی الله فی حال الشدة و الرخاء **حکایت** کرده است

از صادق رضی الله عنه است که وی گفت علامت تفویض پوشیده داشتن

عبادت است از چشمهای مردمان و آرامیدن دل است

بر خدمت خدای تعالی در رنج و در آسایش **واما الذکر**

قال اهل الکلام الذکر وسایل الحضور و الحوایل

عن المحظور اهل کلام چنین گفته اند که ذکر وسیلت

بحضور وجدایی افکنند است از محظور یعنی از حرمت
حرام باشد **ودور** عن النبی علیه السلام انه قال لابی الدردا
رضی الله عنه جلوسک ساعة عند حلقة یذکرون
الله تعالی خیر من عبادة الف سنة والمؤمن اذا
جلس عند قوم یذکرون الله تعالی فتح الله علیه
ابواب الرحمة ولا یقومون حتی یغفر الله لهم ثم ینادی
تفرقوا واستأنفوا العمل فقد غفرت لکم الذنوب

روایت کرده شده است که پیغامبر علیه السلام گفت
مرا بو هردا که نشستن تو ساعتی به نزدیک حلقه ذکر
که خدای تعالی را یاد کنند بهتر است از عبادت
هزار ساله ومومن چون بنشیند نزدیک قومی که یاد
کنند خدای تعالی را بگشاید خدای تعالی بروی
درهای رحمت وبرنخیزد از مقام خویش تا بیامرزد
خدای تعالی مرایشان را باز منادی ندا کند برخیزید
وکار از سر گیرید البته بیامرزیدم گناهان شما را
وحکی عن اهل الاشارة انه قال الاذکار علی
سبعة اوجه ذکر بالیدین وبالرجلین وذکر

با

بالعینین وذکر بالاذنین وذکر بالقلب وذکر
بالروح وذکر باللسان اما الذکر بالیدین اعانة
الضعفاء واما الذکر بالرجلین المشی الی العلماء وزیارة
الاقرباء والذکر بالعینین المداومة علی البکاء والذکر
بالاذنین استماع کلام الحکماء والذکر بالقلب القطع من
دار الفناء والانابة الی دار البقاء والذکر
بالروح والاشتیاق الی الرؤیة واللقاء والذکر
باللسان تلاوة ما نزل من السماء وما یستجاب من الدعاء
حکایت کرده شده است از اهل اشارت چنین گفته اند که ذکر
بر هفت وجه است ذکریست بدو دست وذکریست بدو پای
وذکریست بدو چشم وذکریست بدو گوش وذکریست بدل وذکریست
بجان وذکریست بزبان اما ذکر بدو دست یاری دادن ضعفاست
وذکر بدو پای رفتن بنزدیک علماست وزیارت خویشاوندان است
وذکر بدو چشم مداومت کردن است بگریستن وذکر بدو گوش
شنودن سخن حکماست وذکر بدل بریدن است از دار فنا
وباز گشتن بدار بقا وذکر بجان آرزومند گشتن است
بدیدار پروردگار وذکر بزبان خواندن است هرانرا فرود آمده است

ازآسمان وآخ متجاب شوذازدعا واما کلمة التمجید
کلمه تمجید لاحول ولاقوة الا بالله گفتن است
قال اهل اللغة الحول الحرکة معناها لاحرکة ولا
استطاعة للعبد الا بمشیة الله وقیل معناها
فسره النبی علیه السلام الحول عن معصیة الله الا بعصمة الله ولا
قوة علی طاعة الله الا بتوفیق الله اهل لغت چنین گفته اند
که حول حرکت است معنی وی آنست که حرکت نیست وتوانائی نیست
مگر بخواست خذای تعالی ونیز گفته اند که معنی وی آنست که پیغامبر
علیه السلام بیان کرده است بازگشت نیست از عاصی شدن خذای
تعالی مگر بعصمت خذای تعالی وقوت نیست بر طاعت
خذای تعالی مگر بتوفیق خذای تعالی وعن ابی هریرة رضی الله
عنه عن النبی علیه السلام انه قال لاحول ولاقوة الا بالله دوا من
تسعة وتسعین داء ایسرها الهم ابو هریره روایت
میکند از رسول علیه السلام چنین فرموذ که کلمه لاحول دارو ست
مر نوذ ونه بیماری را آسانترین بیماریها غم است وبالله التوفیق

الفصل السادس واللثون فی القلب والفراسة والتفکر

قیل القلب لوح منقش

نقوشه العقل والمعرفة والایمان والیقین چنین
گفته اند که قلب تخته است منقش نقشها وی عقل است
ومعرفت وایمان ویقین وروی عن النبی علیه السلام انه قال
ان فی الجسد لمضغة اذا صلحت صلح الاعضاء کلها
الا وهی القلب روایت کرده شده است از پیغامبر علیه السلام
چنین فرموذ که بدرستی که اندر تن گوشت پاره است چون
وی بصلاح آید جمله اعضا بصلاح آیذ آنگاه فرموذ بدانید
که آن دلست وحکی عن حاتم انه قال ان ظهور القلب خصلتین
اعطاء فضول المال وامساک فضول الکلام حکایت
کرده شده است از حاتم که وی گفت پاکیزه شدن دل در دو خصلت
است دادن زیادت مال دیگر بازداشتن زیادتی سخن
واما الفراسة قال بعضهم الفراسة معاینة للغیبات
بانوار الربانیة وذلک نور القلب المومن الذی قال
فی حقه النبی علیه السلام المومن ینظر بنور الله تعالی چنین
گفته اند که فراست معاینه دیذن مغیبات است به انوار
الهی وآن نور دل مومن است آن نوری که پیغامبر علیه السلام در حق وی
فرموذ که هر آینه مومن می نگرد بنور خذای تعالی عن ثوبان رضی

عن النبي عليه السلام انه قال احذروا دعوة المسلم وفراسته
فانه ينظر بنور الله تعالى وينطق بتوفيق الله عز وجل
ثوبان روايت ميكند از رسول عليه السلام كه فرمود كه حذر
كنيد از دعاء مسلمانان وفراست وى هر آينه وى مينكرد
بنور خداى تعالى وسخن ميكويد بتوفيق خداى تعالى وحكى
عن احمد بن عاصم انه قال اذا جلستم الى اهل الصدق فجالسوهم
بالصدق فانهم جواسيس القلوب يدخلون في قلوبهم ويخرجون
منها من حيث لا يحتسبون حكايت كرده شده است
از احمد بن عاصم وى كفت چون با اهل صدق نشينيد
به صدق نشينيد كه ايشان جاسوسان دلها اند در آيند
در دلهاى شما وبيرون آيند از آنجا كه ندانيد اما التفكر
قال اهل التحقيق التفكر هو احضار ما في القلب في معرفة
الاشياء اهل تحقيق چنين كفته اند كه تفكر حاضر كردانيدن
آنچ در دل است از معرفت اشيا عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اعطوا اعينكم حظها
من العبادة قال النظر في المصحف والتفكر فيه والاعتبار
عند عجايبه ابو سعيد خدري رضي الله عنه روايت ميكند

از رسول عليه السلام كه چنين فرمود كه بدهيد چشمهاى خويش را
بهره از عبادت كفتند اى رسول خدا چيست بهره وى از
عبادت كفت نكرستن در مصحف وتفكر كردن در وى
واعتبار كردن در عجايبهاى وى وحكى انه قيل لابرهيم بن ادهم
انك تطيل الفكرة فقال الفكرة مخ العقل حكايت
كرده شده است كه ابرهيم ادهم را كفتند تفكر بسيار ميكنى
كفت از بهر آنك تفكر مغز عقل است الفصل السابع والثلاثون
في الدنيا والحرص والحسد قال حكيم الدنيا ما شغلك عن الله
حكيم چنين كفته كه دنيا آنست كه ترا مشغول كند از خدا
قال النبي عليه السلام من احب دنياه اضر باخرته ومن
احب آخرته اضر بدنياه فآثروا ما يبقى على ما يفنى
پيغامبر كفت عليه السلام هر كه دوست دارد دنيا را زيان آرد
آخرت را وهر كه دوست دارد آخرت را زيان كرد دنيا را
پس بكزينيد چيزى كه باقى ماند بر چيزى كه فانى شود
وحكى عن حكيم انه قال من افتخر باربع اشتكى عند
حلول الموت ومن افتخر بالقصر المنيف اشتكى بالقبر
الضيق ومن افتخر بالمال الكثير اشتكى عند ملاقات الحساب

ومن افتخر بالذنوب والمعاصي اشتكى عند ملاقات النار
والعذاب حكايت كرده شده است از حكيمي كه گفت هر كه
بنازد بچهار چيز بنالد از چهار چيز هر كه بنازد بدنيا بنالد
بوقت فرود آمدن مرگ وهر كه بنازد بطاق ورواق
بنالد در گور تنگ وهر كه شاد شود بمال بسيار بنالد بوقت
حساب وهر كه بنازد بگناهان ومعصيتها بنالد بوقت
ديدن آتش دوزخ وعذاب واما الحرص قيل الحرص جوع لا
يشبع بما في الدنيا چنين گفته اند كه مرد حريص با بيماري
است كه دارو نيست آن بيماري را مگر خاك عن انس بن مالك
رضي الله عن النبي عليه السلام يهرم ابن آدم ويشب منه اثنان
الحرص على المال والحرص على العمر انس مالك روايت ميكند از رسول
عليه السلام چنين فرمود كه پير شود فرزند آدم وجوان ميشود
با وي دو چيز يكي حرص بر مال ودیگر حرص بر عمر
وحكي ان بعض الامراء قال لبعض الصالحين سلني
حاجتك ومثلي يقال لي عبدان هما سيداك قال
من هما قال الحرص والهوى قد غلبتهما وغلباك وملكتهما
وملكاك حكايت كرده شده است بعضي از امرا يكي از

صالحان را گفت حاجتي داري از من بخواه آن مرد گفت
كه مرا بگويي كه حاجتي داري بخواه ومرا دو بنده اند
كه ايشان هر دو مهتر اند گفت كدام اند آن دو بنده كه تو را مهتر من اند
گفت حرص وهوا من بر اين هر دو غالب آمده ام وايشان
بر تو غالب آمده اند ومن بر ايشان مالك شده ام وايشان
بر تو مالك شده اند واما الحسد قيل الحسد ارادة
زوال نعم المحسود چنين گفته اند كه حسد خواستن زايل شدن
نعمتهاء محسود است يعني بد انكس كه بر وي حسد برد
وقيل الحسد جرح لا يندمل الا بهلاك الحاسد والمحسود
ونيز گفته اند كه حسد خستگي است كه نيكو نشود مگر بهلاك شدن
حاسد ومحسود وقال النبي عليه السلام الا ان لنعم الله اعداء
قيل وما اعداء الله قال الذين يحسدون الناس
على ما آتيهم الله من فضله پيغامبر گفت بدانيد كه مر نعمتهاء
خداء عز وجل را دشمنان اند گفتند كيان اند دشمنان
نعمتهاء خداي تعالى گفت آنكسانى كه حسد برند بر آدميان
بر آنچه داده باشد خداي تعالى مر ايشان را وحكي
عن الحكيم انه قال لا احسد احدا قط لان الذي احسده

ان كان من اهل الجنة فكيف اخسر وان كان من
اهل النار فكفى بالنار له عذابا **حكايت**
كرده شده است از حكيمى كه حسد نبرم بر كسى هرگز از بهر
آنكه آنكس بروى حسد برم اگر از اهل بهشت بود اهل
بهشت چگونه حسد برم واگر از اهل دوزخ بود بسنده است
آتش مر او را عذاب **الفصل الثامن والثلاثون**
في المناجاة والتضرع والخشوع قيل المناجاة
عرض ما في الفؤاد على رب العباد چنين گفته اند
كه مناجاة عرض كردنست آنچه را كه در دل است بر
پروردگار خداوندگان **وقال** النبي عليه السلام لو علم المصلي
من يناجي ما التفت پيغامبر گفت عليه السلام اگر نماز
گزار بداند كه با كه راز ميگويد ننگرد
در نماز بچيزى **وحكي** ان اعرابيا جاء الى قبر
النبي عليه السلام وقال الهي امرتنا باعتاق العبد
على راس قبر الاحباب وهذا حبيبك وانا عبدك
فاعتقني على راس قبر حبيبك فنودي اعتقناك
فهلا سألت ما على وجه الارض من العبيد حتى تعتقهم

لتعلم

لتعلم ان هذا الحبيب عزيز علينا **حكايت** كرده شده است
كه اعرابي بروضه پيغامبر عليه السلام آمد ومناجات كرد
وگفت الهي فرمودي ما را آزاد كردن بنده بر سر گور دوستان
واين دوست تست ومن بنده توام آزاد كن بر سر گور دوست
خويش مرا ندا بشنيد كه آزاد كردم ترا چرا نخواستي
جمله بندگان را كه بر روى زمين اند تا آزاد كنيم تا بدانستي
كه اين دوست عزيز است بر ما **واما الدعا**
قيل الدعا رفع الحاجات الى رفيع الدرجات
چنين گفته اند كه دعا برداشتن حاجات است به بردارنده
درجات يعني خداوند قال النبي عليه السلام ثلث دعوات
مستجابات لا شك فيهن دعوة الوالد ودعوة المسافر
ودعوة المظلوم پيغامبر گفت عليه السلام سه دعا مستجاب است
كه هيچ شك نيست هر يكى دعا پدر در حق فرزند
و دوم دعا مسافر در حق مقيم و سيم دعاء مظلوم
در حق ظالم **وحكي** عن الليث رايت عقبة بن نافع
ضريرا ثم رايته بصيرا فقلت له بم رد عليك
بصرك فقال اتيت في صيامي فقيل لي قل يا قريب

یا مجیب یا سمیع الدعاء یا لطیف لما نشاء
رُدَّ علیَّ بصری فقلتها فردَّ الله علیَّ بصری
حکایت کرده شده است از لیث که گفت عقبة بن نافع
را نابینا دیدم باز بعد از آن بینا دیدم گفتم مر او را
که چه باز کردانیده شد بر تو بینایی تو گفت شبی در دلم
خفته بودم در خواب گفتند مرا بگوی این دعا را
که یا قریب معنی وی آنست که ای نزدیک یا مجیب ای اجابت
کننده یا سمیع الدعاء ای شنونده دعا یا لطیف
لما نشاء ای نیکوکار مر آنچه را خواهی رُدَّ علیَّ بصری
باز گردان بر من بینایی من بگفتم این دعا را خداوند
بینایی من باز داد **واما الخشوع** قال الجنید
الخشوع تذلل القلوب لعلام الغیوب ویظهر
اثرها بحفظ الحواس جنید گفت رحمه الله خشوع
نرم شدن دلهاست از بهر داننده غیبها وظاهر شود
اثر خشوع به نگاه داشتن حواس **وعن** ابن عباس
رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الخشوع ان لا
یعرف الذی عن یمینه ولا عن یساره انما ینظر

الی موضع سجوده ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند
از پیغامبر علیه السلام که گفت خشوع آنست که نشناسد
نمازکننده آنکس را که از دست راست وی بود وآنکس
را که بر دست چپ بود وی همیشه موضع سجود خویش
نگرد نه جای دیگر **وحکی** عن ابی سلیمان انه من اراد
ان یخشع قلبه ویغزر دمعه فلیأکل ولیشرب
فی نصف بطنه **حکایت** کرده شده است
از ابو سلیمان گفت هر که خواهد تا دل وی ترس کار
بود و آب چشم وی بسیار بود بس بخورد و بیاشامد
در نیم شکم **الفصل التاسع والثلاثون فی التصوف والمرقبات**
والمشاهدة والمراقبة قال الجنید رحمه الله التصوف
ترک الاختیار جنید رحمه الله علیه گفت که تصوف دست
باز داشتن از اختیار وقیل الصوفی من هو بعهد الله
موفی بعضی چنین گفته اند که صوفی آنست که بعهد
خدای تعالی وفا کننده بود **وعن** انس بن مالک رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال البسوا الصوف وکلوا
فی انصاف البطون فانه جزء من النبوة **انس بن مالک**

روایت میکند از پیغامبر علیه السلام که چنین فرمود که صوف پوشید
و نیم شکم خورید که آن جزو بیست از پیغامبری **وحکی**
انه زار سلیمان ابو الدرداء رضی الله عنهما من العراق الی الشام
راجلا وعلیه کساء غلیظ فقال شوهت نفسک
یا ابا عبد الله قال الخیر خیر الآخرة انما انا عبد البس
کما یلبس العبید فاذا اعتقت لبست جبة
لا تبلی حواشیها **حکایت** کرده شده است که سلیمان
بزیارت ابو الدرداء رفت از عراق بشام پیاده و بروی
گلیمی درشت بود که پوشیده بود ابو درداء گفت مر
سلیمان را که بریان کردی تن خویش را یا ابا عبد الله
سلیمان گفت نیکوی نیکوی آخرة است من بنده ام جامه
چنان پوشم که بندگان پوشند چون آزاد کرده شوم
جبه پوشم که هرگز کهنه نشود **واما المشاهدة**
قال اهل المعرفة المشاهدة معاینة الشی مع فنائک
اهل معرفت چنین گفته اند که مشاهده دیدن چیزی است
معاینه با فنا تو یعنی از خود تو خبر نماند **عن** ابی السعید
الخدری رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال الشهداء

یغدون ویروحون الی ریاض من ریاض الجنة
ثم یکون ماویهم فی قنادیل معلقة بالعرش فیقول
رب جل جلاله هل تعلمون کرامة افضل من کرامة اکرمتکموها
فیقولون لا غیر انا وددنا انک اعدت لنا ارواحنا
فی اجسادنا حتی نقاتل فنقتل **ابو سعید** الخدری رضی الله عنه
روایت میکند از رسول علیه السلام که گفت شهدا بامداد
و شبانگاه میخواهند بسبزه زارها از سبزه زارهای
بهشت باز جای ایشان قندیلها باشد معلق بعرش
انگاه پروردگار گوید جل جلاله که ای کشتگان آیا هیچ میدانید
کرامتی ازین کرامت فاضلتر که شما را دادم بگویند یا خداوند
ما دوست میداریم که جانها را بتنها باز گردانی تا کارزار
کنیم و کشته شویم همراه تو **وحکی** عن محمد المقدسی انه
دخلت المارستان ببغداد فرأیت شابا مقیدا
مغلولا فقال لی یا محمد اما تری ما یفعل الحبیب
قل له لو جعلت السموات السبع غلا فی عنقی والارضین
السبع قیدا فی رجلی ما التفت عنک بقلبی طرفة عین
حکایت کرده شده است از محمد مقدسی که گفت

در آمدم چون بیمارستان بغداد دیدم جوانی بر پای
بند نهاده و بر گردن غل نهاده بگفت مرا که ای محمد مرا می‌بینی
لحق یا من چه میکند بگوی ورا که اگر هفت آسمان را غل
گردانی در گردن من و هفت زمین را بند گردانی در
پای من تنگ مرا از تو بدل خویش زحمی را واما المراقبة
قال اهل الکلام المراقبة مطالعة لاحوال النفس واعمالها
دایما اهل کلام چنین گفته اند که مراقبة مطالعه کردن
احوال نفس است و نگاه داشتن وی همیشه
عن زید بن ارقم رضی الله عنه عن النبی صلی الله تعالی علیه وسلم
انه قال کن کانک تری الله فان لم تکن تراه فانه یراک
فاتق دعوة المظلوم فانها مستجابة زید بن ارقم
رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام چنین فرمود
که باش چنانکه گویی خدا را می بینی پس اگر تو نبینی
او را او می بیند ترا و حذر کن از دعا مظلوم که هر آینه
دعا مظلوم مستجاب بود وحکی عن ابی عثمان انه
قال یا ابو حفص النیسابوری اذا جلست للناس
فکن واعظا لقلبک ونفسک ولا یغرنک اجتماعهم

علیک

علیک فانهم یراقبون ظاهرک والله رقیب
باطنک حکایت کرده شده است که ابو عثمان گوید
چنین گفت که ابو حفص نیسابوری مرا گفت چون بنشینی
با آدمیان پس باش پند دهنده مر دل خویش را و تن
خویش را و مغرور مشو از جمعیت ایشان بر آینه
ایشان رقیب ظاهر تو اند و خدای تعالی رقیب باطن
تو است

الفصل الاربعون فی الاشارة والمواصلة وحسن الخلق والرفق

قال حکیم الاشارة
لاظهار ما فی الصدر بالافعال لا بالاقوال حکیم چنین گفت
که اشارة ظاهر گردانیدن است آن چیز را که در دل است
بکردارها نه بگفتار عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال الا اخبرکم عن اقوام لیسوا بانبیاء ولا بالشهداء
یغبطهم یوم القیامة الانبیاء والشهداء بمنازلهم
علی منابر من نور یقعدون علیها الذین یحببون
عباد الله الی الله ویحببون الله الی عباده ویمشون
فی الارض نصحاء الله یامرونهم بما یحب الله وینهونهم
عما یکره الله فاذا اطاعوهم احبهم الله عز وجل ابن عمر صح

روایت میکند لز رسول علیه السلام که گفت خبر کنم شمارا
از گروهانی که پیغامبر نه اند و شهدا نه اند لکن رشک
برند لز ایشان روز قیامت پیغامبران و شهدا
بمنازل و ایشان بر منبرهای باشند لز نور نشسته
بروی تا اینها کسانی باشند دوست گردانند
بندگان خدای را بخدای و دوست گردانند
خدای را به بندگان وی و بروند در زمین نصیحت کنند
لز بهر خدای تعالی بنوع بنی آدمیان را به آنچ دوست
دارد خدای و باز دارند ایشان را از آنچ دشمن دارد خدای
چون فرمان بردار باشند آدمیان مر ایشان را دوست
دارد خدای عز وجل ایشان را **وحکی** ان رجلا دخل
علی الجنید فسال مسالة فاشار الجنید الی السماء
فقال له الرجل یا ابو القاسم لم تشیر الیه بعینه فانه اقرب
من ذلک فقال الجنید صدقت **حکایت** کرده شده است
که مردی در آمد بر جنید پس سوال کرد مسله پس اشارت
کرد جنید بچشم خویش سوی آسمان پس گفت لز مرد ای ابو القاسم
مکن اشارت باسمان شوی نزدیکترست لز آنک بوی اشارت

می کنی

می کنی بن جنید گفت راست گفتی واما المواصلة
قال حکیم المواصلة الملازمة علی العبودیة مع قطع
القلب عما سوی الله تعالی حکیم چنین گفت که مواصلت
ملازمت کردنست بر عبودیت ابریدن دل لز آنچ
جز خدای تعالی است عن ابو هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی بعثنی
بالحق لا یعذب الله تعالی یوم القیامة من رحم الیتیم
ولان له فی الکلام **ابو هریره** رضی الله عنه روایت
می کند لز رسول صلی الله علیه وسلم که گفت و یاد کرد بحق
آن خدای که مرا بحق فرستاد که عذاب نکند خدای تعالی
روز قیامت آنکس را که رحم کند بر یتیم و سخن نرم گوید با وی
وحکی عن ابی عبد الله الروذباری لو ذقت حلاوة
الوصلة لعرفت مرارة القطیعة **حکایت**
کرده شده است لز ابو عبد الله رودباری که وی چنین
گفت چشنی تو شربت وصلت را بشناسی تلخی قطیعت را
واما حسن الخلق قال الحسن البصری رضی الله عنه
حسن الخلق بسط المحیا وکف الاذی وبذل الندی

والعفو عما اجنى حسن بصری رضی الله عنه چنین گفت
که خوی نیکو روی تازه داشتن و بخشیدن عطا است
و عفو کردن است از آنکس که جنایت کرده وروی انه سئل
النبی علیه السلام ما اکثر ما یدخل العبد الجنة قال تقوی
الله وحسن الخلق روایت کرده شده است که پیغامبر را
علیه السلام پرسیدند که چیست بیشتر آنکه بنده را به بهشت
در آرد گفت پرهیزکاری و خوی نیکو وحکی انه کان
لواحد من الصالحین عبد سیئ الخلق فکلما فقیل له بع
هذا فانه یوذیک فقال انی اتعلم منه حسن الخلق
فلما فرغت من التعلم ابیعه لان من تحمل من عبده
تحمل من غیره اکثر حکایت کرده شده است که یکی از
صالحان را غلامی بود بدخوی گفتند او را که بفروش
این غلام را که میرنجاند ترا گفت من از وی خوی نیکو
می آموزم چون فارغ شوم از آموختن فروشم او را از بهر آنکه
کسی که از بندهٔ خویش تحمل کند از کسی دیگر بیشتر تحمل کند
واما الرفق قال بعض الحکماء الرفق مفتاح النجاح
ولقاح الصلاح بعضی از حکما چنین گفته اند که رفق کلید

پیروزیست و سبب صلاح امتست وعن عایشة رضی الله عنها
انها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل
لم یجعل الرفق فی شیء الا زانه ولم ینزع من شیء
الا شانه عایشه رضی الله عنها روایت میکند که پیغامبر علیه السلام
چنین فرموده که هر آینه خدای عز وجل نکرد رفق را در هیچ چیزی
الا بیاراست آن چیز را و بیرون نکشید آن رفق را و الا
آن چیز زشت کرد این آن چیز را وحکی انه اوصی
بعض السلف ابنه فقال لا تصحب الا اهل الرفق فقال
من اهل الرفق فقال الذی اذا اقتربت الیه
قربک واذا استغنیت عنه لم یطمع فیک وان علت
مرتبته لم یترفع علیک حکایت کرده شده است که وصیت
کرد یکی از سلف مر پسر خویش را و گفت صحبت مدار مگر با اهل
رفق گفت اهل آن کیست گفت اهل آن کس است که چون درویش شوی رفق
ترا بخویشتن نزدیک کرداند و اگر توانگر شوی
از تو طمع نکند و اگر بلند شود پایگاه وی بلند شود
بر تو یعنی تکبر نکند الفصل الحادی والاربعون فی
الاشفاق وهو الحزن والفراق قال بعض اهل المعرفة

الاشفاق ان تعطي حظ غيرك خيراً من حظ نفسك بعضی
از اهل معرفة چنین گفته اند که اشفاق آنست که بدهی
بهره غیر بهتر از بهره خویش **عن** ابو هریرة رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اول من یفتح باب الجنة
انا الا ان امراة تبادرنی فاقول لها من انت فتقول انا
امراة قعدت علی ایتام لی **ابو هریرة** رضی الله عنه روایت
میکند از پیغامبر علیه السلام چنین فرمود که اول کسی که در بهشت
را بگشاید من باشم مگر آنک پیش دستی کند مرا زنی پس بگویم
او را که کیستی تو بگوید من زنی ام که یتیمان را داشته ام
و بر ایشان شفقت کردم **وحکی** عن ابی بکر الوراق
انه قال قرات الف مجلدة من علوم الاولین مما انزله الله
تعالی علی النبیین والمرسلین فعلمت ان المراد من عمومها
شیئان تعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله **حکایت**
کرده شده است از ابو بکر وراق که گفت بخواندم هزار مجلد از
علوم پیشینیان از آنچ فرستاده بود خدای تعالی بر پیغامبران
و مرسلان پس بدانستم که مراد از همه دو چیز بیش نیست یکی تعظیم
امر خدای تعالی و دوم شفقت کردن بر خلق خدای تعالی

واما الحزن قال بعض اهل المعرفة الحزن حصر النفس
عن طلب الطرب بعضی از اهل معرفت چنین گفته اند حزن
باز داشتن نفس است از جستن شادی **وقال**
النبی علیه السلام اقرب الناس الی الله تعالی یوم القیامة
من طال حزنه وعطشه وجوعه پیغامبر علیه السلام گفت
که نزدیکترین آدمیان بحضرة خدای تعالی روز قیامت
آن کسیست که او را بود در دنیا حزن وی یعنی اندوه بحضرة
خدای تعالی روز قیامت و تشنگی و گرسنگی **وحکی**
ان رابعة سمعت رجلا یقول واحزناه فقالت
قل واقلة حزناه لو کنت محزونا لم یتهیأ لک ان تتنفس
حکایت کرده شده است که رابعه شنود از مردی که فریاد
می کرد از اندوه و رابعه گفت از اندوه فریاد مکن از اندک
اندوه فریاد کن اگر تو اندوهگین بودیی نتوانستی که
دم زدی **واما الفراق** قال الحکیم الفراق مهالک
العشاق حکیم چنین گفت که فراق موضع هلاک
عاشقانست وقال النبی علیه السلام من فرق بین والدة
وولدها فرق الله بینه وبین احبته یوم القیامة

پیغامبر گفت علیه السلام هر که جدایی افکند میان مادر و فرزند
جدایی افکند خدای تعالی میان وی و میان دوستان وی که
روز قیامت وحکی ان الشبلي رأی امرأة تبکی علی ولدها
وتقول یا ویلاه علی فراق الولد فبکی الشبلي وقال یا ویلاه
من فراق الاحد قالت وکیف تقول یا ویلاه یا ابا بکر
قال انت تبکین علی فراق مخلوق فانا لا ابکی علی فراق خالق
حکایت کرده شده است که شبلی بدید زنی را که میگریست بر فرزند
پس بگریست شبلی و بگفت وای از فراق احد آن زن گفت
چگونه میگویی یا ابا بکر گفت تو میگریی بر فراق که مرده
مخلوقست من نگریم بر فراق خالق که همیشه باقی است

الفصل الثانی والاربعون فی البکاء عن بعض

اهل الکلام انه قال البکاء سکب الدموع من حرقة الکبد
بعضی از اهل کلام چنین گفته اند که گریستن آب ها چشم است
از سوختن جگر وروی ان النبي علیه السلام قال ما من عبد
بکی علی ذنب فی الدنیا حتی یخدر الدموع علی خدیه الا
حرم الله دیباجة وجهه علی جهنم روایت کرده شده است
که پیغامبر علیه السلام گفت هیچ بنده نیست که بگرید بر گناهی که در دنیا

تا چندانی که آب از چشم برود و روان شود مگر حرام کرداند
خدای تعالی رخسارهٔ روی وی را بر آتش دوزخ وحکی
عن مسلمة بن عبد الملك انه قال بکی عمر بن عبد العزيز
وبکت فاطمة وبکی اهل الدار ولا یدری ما بکاؤهم
فقلت یا امیر المؤمنین بم بکیت قال ذکرت منصرف
القوم بین یدی الله تعالی فریقا فی الجنة وفریقا
فی النار ثم صرخ وغشی علیه حکایت حکایت
کرده شده است از مسلمة بن عبد الملك وی گفت که بگریست
عمر بن عبد العزيز و بگریست فاطمه و بگریستند اهل سرای
پس بگفتم من که یا امیر مؤمنین از بهر چه گریستی پس گفت یاد
کردم بازگشت خلایق را از شمارگاه گروهی در بهشت و گروهی
در دوزخ این بگفت باز فریاد کرد و بیهوش شد

الفصل الثالث والاربعون فی الارادة والمرید والمراد والمروة

قال الجنید الارادة ان یعتقد
الانسان الشیء ثم یعزم علیه ثم یرید جنید رحمه الله
چنین گفت که ارادت آنست که اعتقاد کند چیزی را باز دل
بند بروی باز مرید وی شود عن النبي علیه السلام قال اذا

اراد الله بعبد خيرا عجل له العقوبة في الدنيا واذا اراد الله
بعبد شرا امسك عليه حتى يوافيه يوم القيامة انس
مالك رضي الله عنه روايت ميكند از رسول عليه السلام جون فرمود
كه جون خداوند تعالى خواهد نيكى به بنده رساند بشتاباند
بعقوبتها او را در دنيا وجون خواهد بدى به بنده
برساند عقوبت او را زوى باز كيرد در دنيا تا روز قيامت
عقوبتش كند وحكى عن يحيى بن معاذ انه قال المريد
لا يسكن قلبه الا في اربع مواضع في بيته او مسجده
او تربة او مكان خلوة لا يراه احد حكايت كرده شده است
از يحيى معاذ كه گفت مريد را آرام نگيرد مگر در جهار موضع يكى
در كنج خانه خويش يا در مسجد يا در كورستان يا در جايى كه تنها
باشد هيچ كس او را نبيند واما المراد قال ابو سعيد
القرشي المراد هو الذي يريده الله عز وجل وعلامته
ان لا يباعده بالجناية مع انه لا يقصد الجناية البتة
ابو سعيد قرشي گفت مراد آنست كه او را خواهد خداى
عز وجل ونشان وى آنست كه دور نكرداند او را از جنايت
يا آنكه هرگز او قصد جنايت نكند عن ابي الدردا رضي الله عنه

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يقول الله عز وجل طال شوق
الابرار الى لقائي وانا اليهم اشد شوقا ابو دردا رضي الله عنه
روايت ميكند از پيغامبر عليه السلام كه گفت خداى عز وجل
ميفرمايد دراز شد آرزوى نيكوكاران بديدن من و من به ايشان
آرزومندم وحكى ان المراد من يريده الله تعالى
فيصطفيه ويجتبيه وييسره في الطاعات عن ملازمة
العبادات حكايت كرده شده است مراد آنست كه خواهد
او را خداى عز وجل و پاكيزه كرداندش وبركزيندش و در آسايش
بدارد اهل الزهد در ملازمت كردن بر عبادت واما المروة
قال الحسن المروة صدق اللسان واحتمال عثرات الاخوان
وبذل المعروف لاهل الزمان وكف الاذى عن الجيران
حسن بصرى رضي الله عنه گفت مروت راستى زبانست
وتحمل كردن بجفاء برادرانست وكردار نيك كردن با
اهل روزگار وباز ايستادن از آزار همسايگان
وروى ان اصحاب النبي عليه السلام كانوا يتذاكرون
المروة فقال عليه السلام المروة فيكم قال بعضهم العفة
والحرفة والصيانة وقال بعضهم كف الاذى وبذل الندى

فقال عليه السلام المروة عندنا ان يعطى من حرمنا ونعفو
عمن ظلمنا ونصل اي من قطعنا ونحسن الى من قد اساء
الينا روايت كرده شده است كه ياران پيغامبر عليه السلام نشسته
بودند وسخن مروت درميان شما گفتند مروت درميان
ما عفت است يعني پرهيزكارى وحرفت است يعني پيشه وصيانت است
يعني راست كارى وبعضى گفتند كه باز ايستادن است از
آزار خلق وبخشيدن عطا است پس پيغامبر گفت عليه السلام
كه مروت نزديك ما آنست كه عطا دهيم آنكس را كه محروم كند
ما را وعفو كنيم از آنكس كه ستم كند ما را وبپيونديم با آنكس كه ببرد از
ما ونيكويى كنيم با آنكس كه بد كند با ما وحكى عن الانطاكي
انه قال المروة اداء الطاعة واجتناب المنهيات
وترك اللذات عن الشهوات حكايت كرده شده است
از انطاكى كه وى گفت مروت گزاردن طاعات است
ودور بودن از منهيات وترك گفتن لذات از آرزوها

الفصل الرابع والاربعون في غض البصر والغيرة والمراعاة

قال اهل الكلام غض البصر
الظاهر حفظ الحواس الباطن اهل كلام چنين گفته اند كه
فروخوابانيدن چشم ظاهر پشت نگاه داشتن حواس باطن است
وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال اياكم والجلوس بالطرقات وان أبيتم فاعطوا
الطريق حقها غض البصر وكف الاذى ورد السلام
والامر بالمعروف والنهي عن المنكر ابو سعيد الخدري
رضي الله عنه روايت ميكند از پيغامبر عليه السلام چنين فرمود
كه دور باشيد از نشستن بر راهها واگر نشينيد حق راه
بدهيد چشم فروخوابانيد ورنج از خلق باز ايستيد
وجواب سلام باز دهيد وامر معروف كنيد ونهي منكر
بجاى آريد وحكى ان ربيع بن خثيم كان يداوم
غض البصر حتى ان النساء قلن ما اجمل هذا الرجل الا انه
اعمى حكايت كرده شده است كه ربيع خثيم هميشه چشم فرو
داشتى تا چندانك زنان گفتند چه نغز است اين مرد
الا آنك نابينا است واما الغيرة قال بعض اهل
الكلام ما يغير الرجل عن الحال الحسن والقبيح
بعضى از اهل كلام ومعرفت چنين گفته اند كه غيرت آنست
كه گرداند از حال نيك وازحال بد وقال النبي صلى الله عليه وسلم

لعلي رضي الله عنه يا علي كن غيورا فان الله تعالى
يحب الغيرة وكن سخيا فان الله يحب السخا وكن شجاعا
فان الله تعالى يحب الشجاعة وان امرا سالك حاجة
فاقضها فان لم يكن لها اهلا كنت اهلا لها پيغامبر
گفت عليه السلام مر امير المؤمنين علي را رضي الله عنه كرم الله وجهه
يا علي رشكين باش كه خداى تعالى رشكين را دوست دارد
وجوانمرد باش كه خداى تعالى جوانمردى را دوست دارد
ودلير باش كه خداى تعالى دليرى را دوست دارد واگر مردى
در آيد بنزديك تو بحاجتى روا كن حاجت او را واگر مرد سزاوار
روا كردن حاجت نبود تو سزاوارى بروا كردن حاجت
وحكى عن ابرهيم بن شيبان انه قال سمعت محمد بن حسان
يقول بينما انا ادور في جبل لبنان اذ خرج رجل
شاب قد احرقته السموم والرياح فلما نظر
الي ولى هاربا مستوحشا فقلت يا اخي تكلم
كلمة موعظة لعلي انتفع بها فالتفت الي فانه
ماه فقال احذر فانه غيور ولا يحب في قلب عبده سواه
حكايت كرده شده است از ابراهيم بن شيبان [illegible] گفت

شنودم از محمد بن حسان گفت ميگشتم در كوه لبنان در
ميان بيرون آمد مردى جوان باد ها سموم او را سوخته
چون نگاه كرد سوى من روى بگردانيد و بگريخت او را
گفتم اى برادر كلمه وعظى بگوى تا انتفاع گيرم
به آن پس نگاه كرد سوى من و گفت حذر كن كه وى غيور است
و دوست ندارد كه بيند در دل بنده خويش جز از دوستى
خويش و اما المراعات قال اهل المعرفة المراعات
ملاحظة الحق و اتباعه و مهاجرة الباطل واجتنابه اهل
معرفت چنين گفته اند مراعات نگريستن است بحق و متابعت
كردن وى و بريدن از باطل و دور بودن از وى
عن النبي انس مالك رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال اذا بلغ المرء المسلم الاربعين سنة صرف الله عنه ثلثة
انواع من البلايا الجنون والجذام والبرص فاذا بلغ خمسين سنة
خفف الله عنه ذنوبه فاذا بلغ ستين سنة رزقه الله
الانابة اليه فاذا بلغ سبعين سنة احبه اهل السماء
انس مالك رضي الله عنه روايت ميكند از پيغامبر عليه السلام
كه گفت چون برسد مرد مسلمان بچهل سال بگرداند خداى

تعالی از وی سه نوع بلا را یکی دیوانگی دوام خوره سیوم
پیسی پس چون بود به پنجاه سال سبک کرداند حق تعالی
از وی گناهان وی پس چون برسید بشصت سال
روزیت کند او را انابت بخدای عز و جل یعنی باز گشتن
بحضرة وی چون بهفتاد برسد دوست گیرند
او را اهل آسمان وحکی عن احمد بن الحواری انه قال سمعت
ابا سلیمان یقول من احسن رعایة نفسه اشرع به
هواه الی الهلاک حکایت کرده شده است از احمد
بن ابی الحواری گفت شنودم از ابو سلیمان که چنین گفت
هر که رعایت نفس خویش نیکو نکند شتابانند او را هوا او بهلاک

الفصل الخامس والاربعون فی الحریة والحقیقة
والقبض والبسط قیل الحریة ترک نعیم الدنیا
واختیار عبادة المولی چنین گفته اند که حریت دست
باز داشتن است از نعمت دنیا و برگزیدن بندگی
مولی را عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه السلام
انه قال حلف الله عز و جل بعزته وقدرته لا یترک عبد
لباس الحریر فی الدنیا الا البسه الله تعالی یوم القیامة

من حظیرة القدس ابو هریره روایت میکند از رسول
علیه السلام که گفت خدای عز و جل سوگند خورد بعزت
خویش و بقدرت خویش که دست باز ندارد بنده از لباس
حریر در دنیا مگر بپوشاند او را خدای تعالی روز قیامت
از حظیرة قدس وحکی عن الجنید انه قال الحریة مقرونة
بالامانة فاذا تحقق العبد فی الامانة واسقط عنه
وجوه الخیانة دخل فی اول مرتبة من مراتب الحریة
حکایت کرده شده است از جنید رضی الله عنه
که گفت حریت جفت کرده شده است براستکاری
پس چون راست شود بنده در راستکاری و نیکو کند
از خود وجوه ناراستی در آید در اول مرتبه از مراتب
حریت **واما الحقیقة** قال اهل الکلام الحقیقة
معرفة ما وجب علی المکلف اتباعها شرعا وعقلا
اهل کلام چنین گفته اند که حقیقت شناختن آنچ
واجب شده است بر مکلف و در پی رفتن وی بعقل
وشرع عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال ما جاءنا من الله تعالی فهو الحق وما جاء غیر

فهو السنة وما جاء عن اصحابي فهو السعة ابو هريرة
رضي الله عنه روايت ميكند از رسول صلى الله عليه وسلم
كه چنين فرمود كه آنچ از خداي تعالى آمده است آن فراخي است
وحكي عن بعض اهل المعرفة انه قال كتمان الطاعة
مفتاح الاخلاص وترك الشهوات مفتاح الخلاص
والتقوى مفتاح الجنة وحسن الخلق مفتاح
الوصول الى الحقيقة حكايت كرده شده است
از بعضى اهل معرفت چنين گفته اند كه پوشيده داشتن
طاعت كليد اخلاص است و دست باز داشتن از
شهوات كليد خلاص است و پرهيزگاري كليد
جنت است و خوي نيكو رسيدن است بحقيقت
واما القبض والبسط قال عالم القبض حالة
الافتقار والبسط حالة الافتخار عالم چنين گفت
كه قبض حالت افتقار است و بسط حالت افتخار است
وروي ان النبي عليه السلام قال في البسط حبب
الي من دنياكم الثلاث الطيب والنساء
وجعلت قرة عيني في الصلوة وقال في القبض

لي حالة لا يسع فيها نبي مرسل روايت كرده شده است پيغامبر عليه السلام
چنين فرمود در حالت بسط كه دوست گردانيده شده است
بمن از دنياء شما سه چيز يكي بوي خوش دوم زنان سيوم
روشنايي چشم من نماز ودر حالت قبض چنين فرمود
كه مرا حالتي است بحضرت آفريدگار كه نگنجد تعالى من
وحكي عن بعض اهل التحقيق انه قال ان الصبي اذا
ولدته امه كانت اصابع يده مقبوضة فاذا
حضرته الوفاة كانت اصابعه مبسوطة فيكون
قبض الاصابع في حالة الولادة اشارة الى امساك الدنيا
ويكون البسط الاصابع في حالة الوفاة اشارة الى
ترك الدنيا ومقبوض كف المرء وقت الولادة دليل
على الحرص المركب في الحي ومبسوط كف المرء عند مماته
يقول انظروا اني خرجت بلا شيء حكايت
كرده شده است از بعضى اهل التحقيق گفته اند چون كودك
طفل از مادر بيايد انگشتان در دست وي فراز كردن
انگشتان در حال ولادت اشارت است به نگاه
داشتن دنيا و باز كردن انگشتان در حال وفات

اميدها كه از فلكي
بود وان همه
داده شاه
اكنون ندارد

اشارت است به نگاه داشتن دنیا و باز کردن
انگشتان در حال وفات اشارت به دست باز
داشتن از دنیا و فرا کردن مردم پنجه را در وقت ولادت
دلیل است بر حریصی که مرکب است در نهاد و گستردن
مردم پنجه خویش را در وقت مرگ از بهر آنست که میگوید
بنگرید که از دنیا بیرون رفتم و در دست من از دنیا هیچ
چیزی نیست

الفصل السادس والاربعون في الرزق والضيافة وسعة رحمة الله تعالى

قال اهل التحقيق الرزق ما قسم للعبد من صنوف ما يحتاج
اليه مطعوما وملبوسا اهل حقیقت چنین گفته اند که رزق آنست
که قسمت کرده شده است مر بنده را از نوعهای که محتاج
شود بوی از مطعومی و ملبوسی یعنی خوردنی و لبس عن
ابی الدرداء رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم
انه قال الرزق يطلب العبد اكثر مما يطلبه العبد
ابو الدردا رضی الله عنه روایت میکند از پیغامبر علیه السلام
چنین فرموده روزی میجوید بنده را بیشتر از انکه میجوید
وی او را بنده **وحكي** انه قيل لرابعة قد غلا السعر
بالبصرة فقالت لو كانت وزن حبة من الطعام
بمثقال ذهبا ما باليت فان علينا ان نعبده كما
امره وعليه ان يرزقنا كما وعدنا **حکایت**
کرده شده است که گفتند مر رابعه را که نرخ گران شده به بصره
رابعه گفت اگر وزن حبه از طعام بیک دینار زر بود باک ندارم
از بهر انکه بر ما آنست که او را بپرستیم چنانکه فرموده است
و بروی آنست که روزی دهد ما را چنانکه وعده کرده است
واما الضيافة قال اهل الشرع الضيافة احياء سنة
الخليل صلوات الله عليه باتيان الخاص والعام واطعام
الطعام اهل شرع چنین گفته اند که ضیافت یعنی مهمانی
کردن زنده کردن سنت خلیل را علیه السلام به فرود آوردن
خاص و عام بر خوان دعوت و دادن طعام **عن عايشة**
رضي الله عنها انها قالت قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لو يعلم العبد ما له عند الله تعالى من الكرامة
اذا اكل مع ضيفه ما اكل وحده فان لم يكن ضيفه
فمع جاره فان لم يكن جاره فمع عياله عایشه رضی الله
عنها روایت میکند از پیغامبر علیه السلام چنین فرموده که اگر بنده

بداند که چیست مر او را بحضرت خدای از کرامت چون
بخورد طعامی با مهمان خویش هرگز طعام تنها نخورد اگر مهمان
نباید با همسایه بخورد پس اگر نبود مر او را همسایه با عیال خویش
بخورد **وحکی** انه نزل علی عمر رضی الله عنه ضیف فقام
عمر بین یدیه یخدمه بنفسه فقیل له فی ذلک
فقال سمعت رسول الله علیه السلام یقول ان الملائکة یقومون
فی منزل الضیف وانی لا استحیی ان اجلس والملائکة قیام
حکایت کرده شده است که مهمانی نزدیک عمر رضی الله عنه
آمد پس برخاست عمر در پیش و خدمت مهمان میکرد او را
گفتند که تو بنشین تا دیگری خدمت کند عمر گفت من شنودم از مهتر
عالم که چنین فرموده که فرشتگان بایستند در منزل مهمان
باشد من شرم داشتم که بنشینم و فرشتگان ایستاده باشند
واما سعة رحمه الله تعالی قال اهل اللغة
السعة الطاقة قال الله تعالی لینفق ذو سعة
من سعته ویقال اوسع الله علیک ای اغناک اهل
لغت چنین گفته اند که سعت طاقت است یعنی توانایی
وخدای تعالی میفرماید نفقه کنید آنکس که او را توانایی است

از توانایی خویش وعرب گوید توانا گردانید ترا خدای یعنی بی نیاز
گردانید ترا الذی خلق **فی الخبر** ان داود علیه السلام حین
قبلت توبته نذر ان لا یرفع راسه من السجود شکر الله
تعالی فاوحی الله تعالی الیه ان ارفع راسک وادع الخلق الی
رحمتی فانک اذا سجدت استوجبت الرحمة معهم فقال
داود الهی اتحب ان ترحم فقال عز وجل یا داود لان اغفر
الفا الفا احب الی من ان اعذب واحدا بالنار لانی غفور
رحیم **در خبر آمده است** که داود علیه السلام آنگاه که توبه وی
وی قبول کرده شد نذر کرد که بر ندارد سر خویش را
از سجده از بهر شکر خدای تعالی را پس وحی فرستاد خدای
تعالی با داود که سر از سجده بردار و بخوان خلق را برحمت من
پس هر آینه تو چون سجده آری مستوجب رحمت من گردی
تنها و چون بخوانی خلق را برحمت من مستوجب من گردی
با ایشان داود گفت الهی دوست میداری که رحمت کنی
خدای عز وجل فرمود که ای داود هزار هزار را بیامرزم
دوست تر دارم من از آنک عذاب کنم یکی را در آتش دوزخ
از بهر آنک من آمرزگارم و بخشاینده‌ام **وحکی**

ان رجلا جاء الی النبی علیه السلام وحکی بین یدیه ان امراة
سقط ولدها من السطح عن بیتها فرمت المراة نفسها
من السطح فهلکت شفقة علی ولدها فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل اشفق علی امتی من تلک
المراة علی ولدها **حکایت** کرده شده است که بیامد
مردی نزدیک پیغامبر علیه السلام وحکایت کرد پیش وی که زنی را
بیفتاد فرزندی از بام از دست وی بس بیندا خت
زن خویشتن را از بام وهلاک شد از جهت شفقتی که
او را بر فرزند خویش بود رسول گفت علیه السلام خدای تعالی
مشفقتر است بر امت من از آن زن بر فرزند خویش

الفصل السابع والاربعون فی النیاة لاصناف
الامور قیل النیة فی اللغة عبارة العزم
والعزم ارادة فعل شیئ والقطع علیه چنین گفته اند
که نیت در لغت عرب عبارت از عزم است وعزم ارادت
فعل است یعنی خواستن فعل وقطع کردن بر آن واما
نیت در طهارت چنین گفته اند نیت کند در آبدست کردن
وغسل آوردن که از بهر آن آبدست میکند وغسل میکند

تا فرمان خدای عز وجل پیش رود وخشنودی خدای تعالی
حاصل کند مر خود را ومحرم شود مر خواندن قرآن را ومناجات
گفتن را وفرود آید منزل دوستی خدای تعالی از بهر آنکه
خدای تعالی چنین میفرماید ان الله یحب التوابین ویحب
المتطهرین هر آینه دوست دارد توبه کنندگان را ودوست
دارد پاکان را **واما النیة** فی حضور الصلوة للجماعة
قیل ینوی حضور الجماعة لاظهار شعایر الشرایع وتبیین
السنة وقمع البدعة وتکثیر سواد المسلمین فی الاجتهاد
الاکبر ومشارکة الموحدین فی العبادات والاستنان بسنة
النبیین صلوات الله علیهم اجمعین وسیرة الصحابة والتابعین لقوله
تعالی واركعوا مع الراكعين واما نیت در حاضر شدن بنماز
جماعت چنین گفته اند که نیت کند که حاضر شدن در جماعت
از بهر ظاهر گردانیدن شعار شریعت است واز بهر پیدا
کردن سنت ودور کردن بدعت وبسیار شدن مسلمانان
در جهاد اکبر ومشارکت کردن با موحدان در عبادات
وچنگ در زدن بسنت پیغامبران وروش صحابه وتابعین
از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید که رکوع کنید با رکوع کنندگان

واما النية عند اداء الزكوة قيل ينوي
اسقاط الفرض عن ذمته وينوي ايضا اداء
شكر نعمة المال وما من نعمة الا ويجب على الموحد
شكرها قال الله تعالى واشكروا نعمة الله ان كنتم اياه
تعبدون واما نيت هر اداء زكوة چنين كند
كه نيت كند دادن زكوة من از بهر ساقط كردن فرض
است از ذمه واز بهر گزاردن شكر نعمت مال وهيچ نعمتي نيست
مگر واجب است بر موحد شكر ودت حق تعالى
فرموده شكر گوييد نعمت مرا كه خداوند اگر مرا پرستيد
واما النية في الصوم قيل ينوي به نية الايثار لامر الله
تعالى ونية اسقاط الفرض وان ينال فائدة الصحة
وان تخرج عن العهدة عن الشهود قال الله تعالى
فمن شهد منكم الشهر فليصمه واما نيت هر روزه چنين
گفته اند كه نيت كند فرمان بردارى كردن مر امر خداى
تعالى وساقط كردن از گردن وانكه بيابد فايده تن
درستى وانكه بيرون آيد از عهده بدان گاه رمضان
كه خداى تعالى ميفرمايد كه هر كه دريابد از شما ماه رمضان را

بس روزه دارد **واما النية في الحج** يجب ان ينوي
عند الاحرام تعظيم امر الله تعالى بالايثار له والخلاص
عن عهدة الوجوب ثم يرجو الخلاص عن العتاب
والعذاب يوم القيامة وينوي ايضا زيارة قبلة
اهل الاسلام ويطاف الانبياء والملائكة وينوي
به الامان قوله تعالى ومن دخله كان آمنا واما
نيت در حج واجب بود كه نيت كند بوقت احرام تعظيم
امر خداى تعالى به فرمان بردارى كردن مر او را روز قيامت
ونيز نيت زيارت قبله اهل اسلام كند ونيت طواف
گاه پيغامبران وفرشتگان نيز بكند ونيت امان
كه خداى تعالى ميفرمايد كه هر كه در آمد بدين خانه
ايمن شد از بلاها **واما النية في الكسب**
ينوي به اتباع السنة ورفع الهم عن قلوب
نظرائه واقاربه لاجل معاشه والاقامة
والمروة بالتعمق على عشائره عن الطمع والواضرة
وان يكون تعطفه واحسانه عاما على الفقراء
والمساكين وان يكون خاطره خاليا عن الطمع الى غير الله

واما نیت در کسب کردن نیت بسبب متابعت
سنت و برداشتن غم از دلها یاران خویش و خویشاوندان
خویش از بهر معاش خویش و نیت کند که کسب میکنم از
اقامت کردن مروت بر دمیستان و خویشاوندان
و باید که همه بانی وی واجبان وی عام باشد بر درویشان
و مسکینان و اگر خاطر وی خالی بود از طمع بغیر خدا
تمام

الفصل الثامن والاربعون في الاوقات الشريفة والعبادات المأثورة

واما فضل رجب عن انس بن مالک رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم انه قال رجب شهر الله وشعبان
شهری ورمضان شهر امتی قیل یا رسول الله
ما معنی قولک شهر الله قال لانه مخصوص بالمغفرة وفیه
تاب الله علی انبیائه وفیه انقذ اولیاءه من اعدائه
ثم قال فضل رجب علی سائر الشهور کفضل القرآن
علی سائر الکلام فمن صام ثلثة ایام منها جعل الله
بینه وبین النار خندقا وحجابا **انس** بن مالک
رضی الله عنه روایت میکند پیغامبر علیه السلام چنین فرمود

شهر خدای تعالی است و شعبان ماه منست و رمضان
ماه امت منست گفتند ای رسول خدای چیست معنی
که تو گفتی که رجب شهر خدای تعالی گفت از بهر آنک
این ماه مخصوص است به آمرزش و در وی توبه پیغامبران
علیهم السلام قبول کرده است و در وی دوستان خویش را
از دست دشمنان برهانیده است باز چنین فرمود
فضل رجب بر دیگر ماهها همچو فضل قرآن است
بر دیگر سخنها هر که سه روز از ماه رجب روزه دارد
خدای عز وجل میان وی و میان آتش دوزخ
خندقی بکند تا آتش دوزخ را باوی هیچ کاری
نبود **فضل شعبان** قال النبی علیه السلام صوم شعبان
جنة من النار فمن اراد ان یلقانی غدا فی الجنة
فلیصمه ولو ثلثة ایام پیغامبر علیه السلام روزه شعبان
سپر است از آتش هر که خواهد تا مرا ببیند فردا
در بهشت باشد پس روزه دارد ازین ماه واگر چه سه
روز بود **واما فضل لیلة البراة** قال النبی صلی الله
علیه السلام اذا کانت لیلة النصف من شعبان فقوموا

لیلها وصوموا نهارها فان الله تعالی یقول الا
مستغفر فاغفر له الا مبتلی فاعافیه الا مسترزق
فارزقه الا کذا الا کذا حتی یطلع الفجر پیغامبر گفت علیه السلام
چون شب نیمه ماه شعبان آید یعنی شب برات اورا بطاعت
بیدار کنید روز اورا روزه دارید و شب طاعت کنید
که هر آینه خدای عز وجل در شب برات بگوید ای کام و نیز بان
که هیچ آمرزش خواهنده است تا بیامرزم اورا هیچ مبتلای
هست که بحضرت ما باز گردد تا اورا از آن بلا خلاص
دهم هیچ روزی خواهنده هست تا روزی دهمش
همچنین میماند تا آنگاه صبح بدمد **فضل**
رمضان عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه السلام
انه قال نعم الشهر رمضان تفتح فیه ابواب الجنان
وتصفد فیه مردة الشیاطین وتغفر فیه الا لمن ابی
ابو هریره رضی الله از پیغامبر علیه السلام روایت میکند چنین فرمود
که نیکو ماهیست ماه رمضان گشاده شود دروی درهای بهشت
و بند کرده شود دروی جمله دیوان را و آمرزیده شود جمله
الا کسی که آمرزش نخواهد **واما فضل لیلة القدر**

قال ابن عباس رضی الله من ادرک لیلة القدر سعد سعادة
لا یشقی بعدها ابدا ابن عباس رضی الله عنهما گفت هر که
شب قدر را دریابد نیک بخت شود که بد بخت نشود هرگز
واما فضل عشر ذی الحجة عن ابی هریرة رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ما من ایام من ایام الدنیا
العمل فیها احب الی الله تعالی من الایام العشر یعدل
صیام کل یوم منها بصیام سنة وقیام لیلة
منها بقیام لیلة القدر **ابو هریره** رضی الله عنه روایت
میکند از پیغامبر علیه السلام چنین فرمود که هیچ ایامی نیست از ایام
دنیا که عمل کردن دروی دوست تر بخدای عز وجل از
دهه ذی الحجه برابری کند روزه هر روزی از وی بروزه
یکسال و ایستادن شبی از وی بطاعت کردن برابری
کند به ایستادن شب قدر **واما فضل یوم عرفة**
عن ام سلمة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
نعم الیوم یوم عرفة ینزل فیه فضل الله ورحمته
الی الدنیا کل یوم ولیلة ام سلمه رضی الله عنها روایت میکند
از پیغامبر علیه السلام که گفت نیکو روزیست روز عرفه فرود آید

در وحت فضل خداى تعالى يا فرحمت وى به دنيا هر روزى

و هر شبى **واما فضل يوم عيد الفطر والاضحى** قال النبي عليه السلام

يوم فيه الله جل جلاله اجره من صام شهر رمضان يوم الفطر

قيل يدعى من السماء يوم الفطر المغفرة والرحمة

والرأفة يدعو اللبن من الضرع پيغامبر عليه السلام گفت تمام دهد

خداى تعالى مزد همه آنكسى كه روزه داشت ماه رمضان را

در روز فطر گفت فرو دآيد از آسمان در روز فطر مغفرت

ورحمت مدامت همچون شير كه فرو دآيد از پستان **قال النبي عليه السلام**

اذا كان يوم العيد وقرب العبد قربانه فاول قطرة

يقطر من القربان يكون كفارة لكل ذنب عمله

العبد پيغامبر عليه السلام فرمود كه چون روز عيد بود

و قربان كند بنده اول قطره كه بچكد خون او از كوسفند

قربانى كفارت شود همه كناهى را كه آن بنده كرده باشد

واما فضل يوم الجمعة عن ابى هريرة رضى الله عنه

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ما طلعت الشمس ولا

غربت على يوم خير من يوم الجمعة وان فيه ساعة لا يوافقها

مؤمن يسأل الله شيئا الا اعطاه الله تعالى يا ابوهريره رضى

روايت ميكند از پيغامبر عليه السلام كه فرمود كه نه برآمد آفتاب

و نه فرو رفت بر روى زمين بهتر از روز آدينه هر آينه

در وى ساعتى هست كه موافقت كند آن ساعت را مؤمنى

كه بخواهد از خداى عز وجل چيزى الا خداى تعالى بدهد آن

چيز او را **الفصل التاسع والاربعون في العبادات**

المأثورة في الاوقات الشريفة عن عبد الله بن مسعود

رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى في النصف

من رجب ستة عشر ركعة في ارتفاع النهار بفاتحة

الكتاب وقل هو الله احد والمعوذتين خرج من الدنيا كيوم

ولدته امه وحشر في قبره مع الشهداء مع نور

في الجنة مع النبيين عبد الله مسعود رضى الله عنه روايت

ميكند كه پيغامبر گفت عليه السلام كه هر كه در نيمه ماه رجب شانزده

ركعت نماز كند بهر ركعت فاتحه وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق

وقل اعوذ برب الناس چون از دنيا بيرون رود همچنان رود كه گوئى

امروز از مادر زاده ستى و برانگيخته شود از گور

با شهدا و در بهشت در آيد با پيغامبران **واما فضل الصلوة**

في الشعبان عن عبد الرحمن بن مطيع رضى الله عنه انه قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى في اول ليلة من شعبان
اثنتي عشرة ركعة يقرأ في كل ركعة بفاتحة الكتاب
مرة وقل هو الله احد خمس عشرة مرة اعطاه الله تعالى
ثواب اثني عشر الف شهيد وكتب له عبادة
اثنتي عشرة سنة ولا يكتب عليه خطيئة ايا ثمانين يوما
عبد الرحمن بن مطيع رضي الله عنه روايت ميكند پيغامبر عليه السلام
صلى الله عليه وسلم گفت هر كه در اول شب از ماه شعبان دوازده
ركعت نماز كند بخواند در همه ركعتي فاتحه يكبار وقل هو الله احد
پانزده بار بدهد خداي تعالى اورا ثواب دوازده هزار شهيد
وبنويسند مر اورا عبادت دوازده سال ونه نويسند
بروى گناه تا هشتاد روز **واما فضل الصلوة**
شهر رمضان عن انس بن مالك رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال من صلى ركعتين في اول ليلة من شهر رمضان يقرأ
في كل ركعة سورة الحمد وقل هو الله احد ثلاث مرات
والذي بعثني بالحق نبيا ان الله عز وجل يبعث اليه
بكل ركعة ثمان مائة الف ملك قيل يا رسول الله ماذا
يصنعون اذا اتوه قال يكتبون له الحسنات

ويمحون

ويمحون عنه السيئات ويرفعون له الدرجات الى الحول
من السنة المقبلة بمن يشهدون رمضان قيل
اختار بعض العلماء هذين الركعتين واتى بها تمام شهر
رمضان انس مالك رضي الله عنه روايت ميكند از پيغامبر صلى الله عليه وسلم
گفت هر كه دو ركعت نماز كند در شب اول ماه رمضان
بخواند در هر ركعتي سورة الحمد وقل هو الله احد سه بار انگاه
پيغامبر عليه السلام سوگند ياد كرد گفت بحق آن خداي كه مرا فرستاد
پيغامبر بحق كه مرا اين خداي عز وجل فرستد بسوي وي بهر ركعتي
هشتصد هزار فرشته گفتند اي پيغامبر خداي چه كنند
اين فرشتگان چون بيايند گفت بنويسند مر اورا نيكيها
وپاك كنند از بديها وبر ارند مر اورا درجها از سال اينم تا سال
ديگر مر انكس را كه ماه رمضان در يابد وآن نماز را
بكند چنين گفتند بعضي از علما بر گزيدند اين دو ركعت
نماز را بياوردند اين دو ركعت تمام ماه رمضان
واما الصلوة ليلة الفطر عن عبد الله بن مسعود
رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال والذي
بعثني بالحق ان جبريل اخبر عن اسرافيل عليهما السلم

عن الرب جل جلاله انه قال من صلى ليلة الفطر ركعتين
يقرأ في كل ركعة الحمد مرة وقل هو الله احد عشر
مرات ويقول في ركوعه وسجوده سبحان الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
عشر مرات فاذا فرغ من صلوته استغفر مائة مرة ثم يسجد
يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام يا رحمن الدنيا والآخرة
ويا رحيمهما يا ارحم الراحمين يا اله الاولين والآخرين اغفر لي
ذنوبي وتقبل صومي وصلاتي والذي بعثني انه لا يرفع رأسه
من السجود حتى يغفر الله تعالى له ويتقبل منه شهر رمضان
ويتجاوز عن جميع ذنوبه واما فضل نماز شب
فطر عبد الله بن مسعود رضي الله عنه روايت ميكند از رسول
صلى الله عليه وسلم چنين گفت بحق آن خداى كه فرستاد مرا بحق
جبريل خبر كرد مرا از اسرافيل و اسرافيل از پروردگار جل جلاله
كه خداى عز وجل ميفرمايد كه هر كه شب عيد دو ركعت
نماز كند و در هر ركعتى الحمد يكبار و قل هو الله احد ده بار
بخواند و بگويد در ركوع و سجود اين تسبيح را كه نوشته شد است
تا اينجايكه ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

ده بار چون فارغ شود از نماز صد بار استغفار آرد
بار سر بسجده نهد و اين دعا را بگويد يا حي يا قيوم تا اينجا كه
وتقبل صومي وصلاتي آنگاه پيغامبر سوگند ياد كرد
و گفت بحق آن خدايى كه مرا بحق فرستاد كه سر از سجده بر ندارد
تا خداى عز وجل بيامرزد او را و بپذيرد از وى روزهٔ ماه رمضان
و در گذارد از وى همه گناهان وى **واما فضل الصلوة**
يوم الفطر والاضحى عن سلمان الفارسي رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى اربع ركعات
يوم الفطر والاضحى بعد ما صلى الامام صلوة العيد يقرأ
في اول ركعة سبح اسم ربك الاعلى وفي الثانية والشمس
وضحيها والثالثة والضحى وفي الرابعة قل هو الله احد
غفر الله له ذنوب خمسين سنة مقبلة وخمسين سنة
مدبرة واما فضل نماز در روز فطر و اضحى
سلمان فارسي رضي الله عنه روايت ميكند از پيغامبر عليه السلام
كه گفت هر كه چهار ركعت نماز كند در روز فطر و اضحى
در ركعت اول سبح اسم ربك خواند و در دوم والشمس
و در سيوم والضحى و در چهارم قل هو الله احد بيامرزد

خدای تعالی گناه پنجاه سال گذشته را و پنجاه سال آینده را
واما فضل الصلوة ليلة عرفة عن ابي هريرة رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى ليلة عرفة
ركعتين يقرأ في اولاهما الحمد مرة وآية الكرسي ثلث مرة
وفي الاخرى الحمد مرة وقل هو الله احد مائة مرة لم يصف
الواصفون ما له عند الله وكتب الله له ثواب اربعين
الف حسنة واما فضل نماز شب عرفه ابو هريره رضي الله
عنه روايت ميكند از پيغامبر عليه السلام كه گفت هر كه شب عرفه
دو ركعت نماز كند بخواند در ركعت اول الحمد يكبار وآية الكرسي
صد بار ودر ركعت دوم الحمد يكبار وقل هو الله احد صد بار
جمله صفت كنند كه ان صفت نتوانند كردن آنچه مر او را
بحضرة خداى تعالى باشد از درجه و كرامت و بنويسد
خداى تعالى مر او را ثواب چهل هزار نيكى واما
فضل الصلوة يوم عرفة عن ابن مسعود رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى يوم عرفة ركعتين
بفاتحة الكتاب ثلث قرات يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم
ويختم آخرها بآمين ثم يقرأ بقل يا ايها الكافرون

ثلث

ثلث قرات وقل هو الله احد مائة مرة يقرأ في كل
مرة بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تعالى لملائكته
اشهدكم اني قد غفرت له ذنوبه واما
فضل نماز در روز عرفه ابن مسعود رضي الله عنه روايت ميكند
از پيغامبر عليه السلام كه گفت هر كه در روز عرفه دو ركعت نماز كند
فاتحه بخواند سه بار و بسم الله الرحمن الرحيم بگويد هر بارى
فاتحه را تمام كند سه بار قل يا ايها الكافرون وصد بار قل
هو الله احد بخواند هر بارى بسم الله الرحمن الرحيم ميخواند
بفرمايد خداى تعالى مر فرشتگان خود را كه گواه ميگردانم
شما را كه من جمله گناهان او را آمرزيدم الفصل
الخمسون في المتفرقات فصل في الاشفاق
قال اهل المعنى الاشفاق ان تخرج حقد غيرك عن
قلبك ولو صار ظلم العالم عليك اهل معنى چنين گفته اند
كه اشفاق آنست كه بيرون آرى كينه غير خويش
را از دل خويش واگر جور و ستمكارترين عالم باشد
بر تو عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال حق المسلم على المسلم ان مرض عاده وان مات شيعه

وان عطس وحمد الله شمته وان لقيه سلم عليه وان
دعاه اجابه وان استنصحه نصحه ابو هريره رضي الله عنه
روايت ميكند از پيغامبر عليه السلام كه فرمود حق مسلمانان
بر مسلمانان شش چيز است يكي آنك اگر بيمار شود
بعيادت وي رود واگر وفات كند بر جنازه
وي برود واگر عطسه دهد والحمد لله بگويد بشنوند
بايد كه يرحمك الله بگويند واگر او را ببينند سلام كنند واگر
خواند او را اجابت كنند واگر از وي نصيحت طلبد او را نصيحت
كنند **وحكي** عن الشبلي رحمة الله عليه انه قال اذا قرا قول الله
عز وجل لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعين قال يا رب
املاها من الشبلي واعف عن خلقك بفضلك
حكايت كرده شده است از شبلي كه چون اين آيت را بخواندي كه
لاملان تا آخر معني آن باشد كه هر آينه پر كنم دوزخ را از
پريان وآدميان همه مناجات كردي گفتي يا رب پر
گردان دوزخ را از شبلي وعفو كن از خلق خويش
بفضل خويش **فصل آخر في الغضب**
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا غضب احدكم

وهو قائم فليجلس فان ذهب عنه الغضب والا فليضطجع
پيغامبر گفت عليه السلام چون خشمناك شود يكي از شما وي ايستاده
بود بايد كه بنشيند اگر خشم از وي برفت نيكو والا بخسبد
تا خشم از وي برود **وحكي** ان رجلا غضب على غلام
فاراد ان يعاقبه عقوبة شديدة فقال له الغلام
ايها المولى انا بين يديك اليوم كما انت بين يدي الجبار
الاعلى فاذكر ذلك واعف ههنا حتى يغفر لك هناك
فخلى سبيله واعتقه **حكايت** كرده شده است
مردي خشم گرفت بر غلام خويش خواست كه او را عقوبتي سخت
بكند غلام گفت او را كه اي خواجه امروز من در پيش تو
عاجزم چنانك تو فردا عاجز باشي ياد كن آن روز را
و در گذار از من اينجا تا در گذارد خداي تعالى آنجا چون غلام
اين سخن بگفت خواجه او را رها كرد و آزاد كرد
فصل آخر في القبض والبسط قال اهل المعنى
حالة القبض حالة الافتقار وحالة البسط حالة الافتخار
اهل معني چنين گفته اند حالت قبض حالت افتقار است
يعني خويشتن را درويش شمردن وحالت بسط حالت افتخار است

يعني نا زد باد ذها ، عز وجل وقد جا في الحديث ان ليحيى
حالة القبض ولعيسى حالة البسط وان يحيى كان اشد
خوفا وكان عيسى اكثر رجا در حديث آمده است يحيى را
عليه السلام ترس وى قوى تر بوذى ومر عيسى را عليه السلام
اميد وى بيشتر بوذى عن ابي هريرة رضي الله
عنه عن النبي عليه السلام انه قال لاصحابه لو انكم تكونون
اذا خرجتم من عندي على مثال الحال الذي تكون
عندي لزارتكم الملايكة ولصافحتكم الملايكة بالفها
ولو لم تذنبوا لجاء الله بخلق يذنبون فيغفر لهم
ويدخلهم الجنة ابو هريرة رضي الله عنه روايت ميكند
كه رسول خدا صلى الله عليه السلام كفت مر ياران خويش را كه
اكر شما باشيد چون بيرون آييد از نزد من بر حال
حالي كه بوذ شما را نزد من فريشتكان زيارت كنند
شما را ودستهاء خويش در دست شما نهند واكر شما كناه
نكنيد بيارد خداى تعالى خلقي ديكر تا كناه كنند
تا بيامرزد ايشان را وبه بهشت برد ودرآرد
فصل الف في البكاء قال ابو تراب رحمه الله عليه

البكا

البكا موج بحر النحر من طول الوجع والهم ابو تراب
چنين كفت كه كريستن موج دريا سينه است از درازى
درد و انديشه عن علي رضي الله عنه انه قال سيما الصالحين
صفرة الالوان من السهر ورمد الجفون من البكاء
وذبول الشفاه من الصوم علي رضي الله عنه كفت نشان
نيكوكاران آنست كه كونهاء ايشان زرد باشد از بيدارى
وچشمهاء ايشان دردمند باشد از كريستن ولبهاء
ايشان پژمرده باشد از روزه داشتن فصل في الذكر
بعد الصبح ينبغي لكل مسلم ومسلمة ان يقول اذا اصبح
اللهم اني اصبحت اشهدك واشهد حملة عرشك وملايكتك
وجميع خلقك بانك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك
لك وان محمدا عبدك ورسولك فانه روي
انس بن مالك رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
من قال حين يصبح هذه الكلمات مرة اعتق ربعه
من النار ومن قالها مرتين اعتق نصفه
من النار ومن قالها ثلاثا اعتق الله تعالى ثلاثة
ارباعه من النار ومن قالها اربعا اعتقه الله تعالى من النار

بباید و سزد بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان را که بعد از
سپیده دم این دعا را بر خواند که اللهم انی اصبحت
تا آخر انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از پیغامبر صلعم
که گفت هر که بگوید این کلمات را بزبان وقت سپیده
دم یک بار بخواند آزاد کند خدای تعالی او را
از آتش و هر که دو بار بگوید آزاد کند نیمهٔ وی را
از آتش و هر که سه بار گوید آزاد کرداند خدای تعالی
چهار دانگ وی را از آتش و هر که چهار بگوید آزاد کرداند
کل وی را از آتش

فصل آخر فی الدعاء

بسم الله ذی الشان عظیم البرهان شدید السلطان القوی
ما شاء الله کان اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فانه روی
زبیر بن العوام رضی الله عنه ما من رجل یدعو بهذا
الدعاء فی اول اللیلة و اول نهار الا عصمه الله
من ابلیس و جنوده زبیر عوام رضی الله عنه روایت میکند
که هیچ مرد نیست که این دعا را بخواند در اول شب و اول
روز الا نگاه دارد او را خدای تعالی از ابلیس
و لشکر وی یعنی از جملهٔ دیوان و دعا اینست

فصل فی الذکر بعد اصابة الهم والغم

یقول الله ربی لا اشرک به شیئا کشف الله
عنه الاذی والضیق والشدة والفقر

فصل فی الموعظة

قال رجل لحاتم عظنی
متی ترید ان یعصی مولاک فاعصه
حیث لا یراک قال شقیق لیس شیء احب الی الله
من الضیف لان رزقه و مؤنته علی الله
و اجره دعا مستجاب یا من لا یشغله سمع
عن سمع یا من لا یغلطه کثرة سؤال السائلین
ولا یبرمه سرعة الحاح الملحین اذقنا
برد عفوک و حلاوة رحمتک فانه روی
عن علی رضی الله عنه انه کان یطوف حول البیت

فسمع هذا الدعاء بصوت حزين من الرجل واستجيبه
وقال وقال لم علمني هذا فقال اعلمك ان شرطان تدعوا به بعد
كل فريضة فقال الرجل من انت فقال انا الخضر عم
فصل في المناجات روي ان داود عم سجد بعد ما وقع
الزلة وبكا بكاء شديدا وقال
الهي انعمتني فلم تجدني شاكرا
وابليتني فلم تجدني صابرا
فان عذبتني فلنا اهل
لذلك وان تغفر لي

بدر گر زمین رو التماس خشنود مرا از لطف حق الوليد فرمود
كه محكوم سك تعول درس كه به لرحكمي كه را انه نعتى بدخواه
كرت ماريه در اشلنت به لرنعتى كه با توهم نشين
درين معنى بسي گوشش نموام درست انست كه گفته

وان تغفر لي فانت اهل لذلك الهي انت بالفضل
والكرم موصوف بالحلم والعفو معروف وانا
عبدك العاجز قيل جاء جبريل عليه السلم وقال ارفع
راسك فان الله عز وجل قد غفر لك روايت كرده شده است
كه داود عليه السلم سجده آورد بعد از انكه هر زلت افتاده
بود و بگريست گريستني سخت و انگاه اين مناجات
كرد كه نوشته شد الهي انعمتني تا آخر گفت چون
اين مناجات كرد جبرئيل عليه السلم آمد و گفت سر بردار
كه خداى تعالى بيامرزيد ترا و زلت تو از تو در گذاشت
به بركت اين مناجات والحمد لله رب العالمين

تم الكتاب بعون الله وحسن توفيقه
فرغ من تحريره يوم الاربعاء وقت العصر
تاريخ جمادى الآخر سنة ست وسبعماية

كاتبه عبد المومن بن [illegible] التبريزي

ناجى داود ربه يا الهي ان لكل ملك خزانة فاين
خزانتك قال الله تعالى يا داود خزانتي اعظم من العرش
واوسع من الكرسي وازين من الملكوت واطيب من الجنة
سقفها الايمان ارضها المحبة وشمسها الشوق
ونجومها الهداية وجدارها اليقين وثمرها
الحكمة اشجارها الخدمة وزهرها الهمة ولها
اربعة اركان العلم والحلم والذكر والانس ولها
اربعة ابواب التوكل والتفكر والصبر
والرضا الا وهي القلب الا وهي القلب الا وهي القلب
عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
الظلمات خمس والسراج لها خمس حب الدنيا
ظلمة والسراج لها التوبة وجمع المال ظلمة والسراج لها
الصدقة والقبر ظلمة والسراج لها لا اله الا الله محمد رسول الله
والاخرة ظلمة والسراج لها العمل الصالح والصراط
ظلمة والسراج لها اليقين **قال** عليه السلام من صلى لله
اربعين يوما في جماعة يدرك التكبيرة الاولى كانت له
براءتان براءة من النار وبراءة من النفاق

عن النبي صلى الله عليه وسلم من حفظ على امتي اربعين حديثا
من امر دينها بعثه الله تعالى يوم القيامة فقيها
عالما وفي رواية من تعلم حديثين اثنين ينفع بهما
نفسه او يعلمهما غيره كان خيرا له من عبادة ستين عاما
وامثال هذا كثيرة ولقد صدق من قال ان الملائكة حراس السماء
والملوك حراس الارض واصحاب الحديث حراس الدين
وسئل عن رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الاعمال
افضل الصلاة لوقتها ثم بر الوالدين ثم الجهاد في سبيل الله
تعالى **وروي** عن النبي صلى الله عليه وسلم مثل الصلوات
الخمس كمثل نهر جار على باب احدكم فيغتسل فيه
كل يوم خمس مرات ايبقى من درنه شيء فقالوا
لا يا رسول الله قال كذلك مثل الصلوات الخمس يعني اذا
صلى المصلي لا يبقى على بدنه من الذنوب شيء **وروي**
قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم اسوء الناس
سرقة يوم القيامة الذي يسرق من صلاته
قالوا يا رسول الله كيف يسرق من صلاته قال لا
يتم ركوعها ولا سجودها **روى** علي بن ابي طالب

قال خطب رسول الله صلعم خطبة الوداع فقال في خطبته
ايها الناس ادوا زكوة اموالكم الا من ترك فلا صلاة له
الا من لا صلوة له ولا دين له ولا صوم له ولا حج له ولا جهاد له
وروي عن انس بن مالك رضع عن رسول الله صلعم انه قال
اذا قام الرجل الى الصلوة وقال الله اكبر خرج من ذنوبه
كيوم ولدته امه واذا قال سبحانك اللهم وبحمدك كتب الله
له بعدد كل شعرة على بدنه عبادة سنة واذا
قال اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم
كتب الله تعالى له اربعة الاف حسنة ومحي عنه اربعة
الاف سيئة ورفع له اربعة الاف درجة واذا قرا
فاتحة الكتاب وكانما حج واعتمر واذا ركع وكانما
تصدق بوزنه ذهبا واذا قال سبحان ربي العظيم
وكانما قرا كل كتاب نزل من السماء واذا قال
سمع الله لمن حمده نظر الله اليه بالرحمة واذا سجد وكانما
اعتق بعدد كل سورة واية في القرآن رقبة
واذا قال سبحان ربي الاعلى كتب الله تعالى له بعدد
الشياطين والجن حسنات واذا تشهد اعطاه الله تعالى

ثواب

ثواب الصابرين واذا سلم وفرغ من صلوته فتح الله تعالى
له ثمانية ابواب الجنان فيدخل من ايها شاء
وروي ان رجلا جاء الى عبد الله بن عباس رضي الله عنهما
وسال عن رجل يصوم بالنهار ويقوم بالليل ولا يحضر
الجماعة قال هو في النار وكان الرجل يختلف اليه شهرا
وقال هو في النار وروي عن رسول الله صلعم انه
قال صلوة الجماعة تفضل صلاة الفذ بخمس وعشرين
الفرد
درجة وفي رواية بسبع وعشرين درجة وقال عليه السلام
من فارق الجماعة فقد مات ميتة الجاهلية
قال عليه السلام الصلوة نور المؤمن وقال عليه السلام الصلوة
قربان كل تقي هر چون خاک نيست بر در او كو فرشته خاك كرد او
قال عليه السلام من نصر الله امرا سمع منا حديثا
وقال من عشق وكتم ومات مات شهيدا
قال عليه السلام جمود العين من قساوة القلب وقساوة القلب
من كثرة الذنوب وكثرة الذنوب من طول الامل
وطول الامل من حب الدنيا وحب الدنيا
راس كل خطيئة
قال عمر رضي استعيذوا بالله من شرار النساء وكونوا من خيارهن على حذر

الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و ابو سعید خدری رضی
روایت کرد از رسول علیه السلم که گفت هیچ رنجی بنده مؤمن
نرسد از رنج بلای الا خداوند تبارک و تعالی آن را کفارت
گناهان وی کرداند و گفته اند صفت حزن آنست که دل را
قبض کند و جمع دارد و در خبر است از رسول علیه السلم
که گفت خدای تعالی دل اندوهگین را دوست دارد
و در توریت است چون خدای تعالی بنده را دوست دارد
در دلش نوحه گری پای کند تا پیوسته ناله و زاری ازوی
بر می آید اندر صفت پیغامبر علیه السلم کان متواصل الاحزان
ودایم الفکر استاد علی دقاق گفت خداوند از حزن هر راه
حق بروی از روز که بسالها نتواند رفت بشر حافی
گفت حزن ملکیست که هر جا باشد قرار با دوی کاری نباشد
و گفته اند دلی که در وی اندوه نباشد خراب شود همچون
خانه که در وی ساکنی نباشد ابو سعید قرشی گفت که گریستن
از سر اندوه دیده را نابینا کند و گریستن از سر شوق بپوشش
گردد چنانک یعقوب را افتاد رابعه بشنید یکی میگفت
واحزناه گفت اگر اندوهت تمام گرفته بودی پروا شکایت نبودی

که اندوهگین را نفس نبود سفیان عیینه گفت اگر اندوهگینی
از امتی باشد حق تعالی بر امت محمد علیه السلم رحمت کند و داود
طائی را غالب وی حزن بودی چون شب درآمدی از مناجات
گفتی خداوندا اندوه مرا معطل کرد و خواب و قرار از من ببرد
نداند تا کار من چگونه است و چگونه بود حال کسی که هر ساعت مصیبت
او نوی شود و گویند حزن از طعام باز دارد و خوف از گناه
باز دارد و گفته اند صاحب حزن را بسیار دید نباله توان شناخت
آورده اند که مشایخ رنج میکشیدند جنید سال خورده تر بود خاموش
می بود در وی بوی کردند ای جنید بگوی آنچ در دل داری سر
فرو برد و چشم پر آب کرد سر باز برآورد و گفت شرح در بندستن
و از خلق تهی شدن و بذکر دوست آرمیده شدن و هوریت
دلش را سوخته شراب محبت نوشیدن کردن و لباس نیوشیدن
و پرده های غیب از دلش برگرفته دوست بدلش تجلی کردن
الوجد شیکوید خوش چیزیست و اگر خلق کند خوش کند
و مواسات خلق بود در همه احوال مشایخ جمله بگریستند
و گفتند بیرون زیادت نیست ما زیادت از تاج عارفان
سری سقطی گفت خواستمی که اندوه همه خلق مرا بودی و گفتند

مشایخ که هرکجا اند و هرکه بینید سلام ما بدو رسانید و حسن بصری
رحمة الله علیه صاحب حزن بوده است چنانکه هر که ویرا دیدی
پنداشتی که درین ساعت ویرا مصیبتی رسیده است فضیل
عیاض رحمة الله علیه گفت آن روز که حسن بصری را در خاک نهادند
حزن از روی زمین برخاست و مشایخ گفته اند هر چیزی
را زکوة است و زکوة عقل نیست مگر اندوه
حکایت چون ثابت البنانی رحمة الله علیه وفات یافت او را
در گور نهادند چون بنگریست او را در لحد نیافتند جمله حیران
گفتند ما بخانه او رویم از اهل وی سوال کنیم که در دنیا چه طاعت
و عبادت کردی مردمان بر سرای وی رفتند و در بزدند و ثابت
دختری داشت هفت ساله گفت پدرم را چون مرا در لحد نهاده اید
و باز ندیده اید گفتند آری خود مشکل ما آنست ازینجا آمده ایم
آن دختر گفت پدرم همیشه گفتی و در وقت سحرگاه بنالیدی
و گفتی رب لا تذرنی فردا بار خدایا مرا تنها بگذار که طاقت
دوری حضرت ندارم دانستم که دعاء وی مستجاب شده باشد
حکایت حمدون قصار نیشابوری بر بالین دوستی نشسته
بود آن دوست در کار خویش بود چون جان تسلیم کرد حمدون هم ساعت

چراغ

چراغ فرو نشاند گفت تا اکنون چراغ از آن دوست من بود اکنون
از آن یتیمان است و در روشنایی یتیمان روا نبود حکایت
شیخ ابو عبدالله مغربی رحمة الله علیه گفت مرا از پدر میراث
رسیده بود پنجاه دینار بفروختم و زر در میان بستم و روی در بادیه نهادم
در میان بادیه اعرابی را دیدم که پیش من آمد مرا گفت چه داری
با خود گفتم راستی بهتر آنکه گفتم ویرا پنجاه دینار دارم گفت بمن ده
و بدو دادم عدد کرد پنجاه دینار بود در زر من باز داد و اشتر را
بخوابانید و مرا گفت برین شتر نشین گفتم ترا چه بوده است
گفت از راستی تو عجب مانده ام و پای بیکبارچ رفیقیم و مدتی
در صحبت من بماند و از جمله اولیا گشت حکایت
شیخ ابو القاسم حکیم گفت رحمة الله علیه صد شیر در یک رمه گوسفندان
خرابی نتوانند کردن که یک ساعت شیطان کند و صد شیطان آن
خرابی نتوانند کردن که رفیق بد در یک ساعت کند و صد رفیق بد آن
نتوانند کردن که نفس آدمی کند حکایت
معروف کرخی رحمة الله علیه روزه دار بود بیقال روز بنماز دیگر
رسیده بود در بازار میگذشت سقا را آواز میداد که رحم الله من شرب
یعنی رحمت خدا تعالی بر آن باد که ازین آب خورد معروف بستد بخورد

کفتند نه بروزه بوذی کفت آری بدعاء این سقا محتاج بوذم و رغبت
کردم بدعا و چون معروف فوت یافت اورا در خواب دیدند کفتند
خدای تعالی با تو چه کرد کفت مرا در کار دعاء آن سقا کرد
قال النبی علیه السلام الصلوة قربان کل تقی و بی مادته الله
فی المرض من لم ینهه صلوته عن الفحشاء والمنکر لم یزدد من الله
الا بعدا حاکم عالم قضا ساکن سرای رضا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
چنین میفرماید که نماز قربان پرهیزکاران است و بوستان وفاداران است
میدان خدمتکاران است و آیین سزاواران است نماز خطیب قربت است
و شفیع زلت است و وکیل در حضرت و متقاضی رحمت است
دیوان را مطهر کند و کناهان را مکفر کند سینه را منور کند
بنده را بعطر طاعت معطر کند بر هر چه مقصود بود منصور
و مظفر کند لکن از آن وقت بود که بشرایط و بشرایع آن قیام
کند دل را بآب صیانت از نجاسات نفس طاهر کند تن
بمقام خدمت بر آرد همیان همت آید خاطر در حضرت حاضر بود
بدین سر در منتها حق ناظر بود از هیبت بسوی آسمان نکاه کند
محرمت از جانب ولا از تنکر عاجز و از دست تکبیر بر آرد چنانک
اسیران دست فرا بندند و چون محتاجان در نیاز باز کند

درمقام

در قیام اندیشه کند که در مقام حساب قیامت است قدمی بر بساط
هیبت و قدمی بر صراط استقامت در ساعات تکبیر روی
بعالم کبریا آرد بتسبیح در دریای سبحانیت سباحت کند
بسلاح اعوذ شیطان را هزیمت کند بدام تسلیم صید یمن
و برکات شکار کند فاتحه را مفتاح خیرات کند بخواندن
سوره سیرت ملایکه کیرد در صف نیاز صفها اهل صفوف را پاک کند
در رکوع خضوع و خشوع بیش کرد بسجود محل شهود آید در تشهد
حق را مشاهد کردد اهل اسلام را بدعا دعوت کند روح نبی را
ریحان صلوات فرستد بسلام خلق را از بلا خود مسلم کرداند
از بدایت تکبیر تا نهایت تسلیم بدین کونه نماز کزارد بلطف
حق تسلیم کند چنین نماز کننده متابع رسول باشد و چنین نماز مستوجب
قبول افتد اما کسی که قدم در راه فضول بود و زبانش با غیبت
بوذ و دل در بادیه ربت بوذ و سر در بیابان غفلت بوذ و تن
در ظلمات زلت و بظاهر رو در محراب دارد و باطن در عمارت
ضیاع و اسباب دارد چنین نماز بی حرمت بوذ نه حرمت بوذ محض
عادت بوذ نه عین عبادت بود مجاز بوذ نه نماز بوذ مهر این نماز
کسته دبیرا مزدور بوذ و از حضرت عزت دور بوذ لم یزدد من الله
الا بعدا

بدانکه مرید راه طریقت و طالب حق و تحقیق باید که گوش دل و جان
و عقل و هوش بشنود که آفریدگار عالم جلّ جلاله چنین
میفرماید که فاعرض عمّن تولّی عن ذکرنا و لم یرد الّا الحیوة
الدنیا یعنی روی بگردان از هر که روی از من بگردانیده است
و بدنیا آورده است که دشمن داشته منست که این شرط دوستی
نبود سر دوستی آن بود که دوست را دوست دارد و دشمن دوست را
دشمن دارد و در جای دیگر میفرماید که کونوا مع الصّادقین
یعنی با صادقان باشید و صادق راست گوی باشد
و بحقیقت صادق آنکس است که هیچ راست گوی هیچ چیز نگوید
راست تر از ذکر خدای تعالی بی معلوم شد خبر آمده است
که پادشاه عالم پروردگار زمین بنات آدم جمله صحیفها که به انبیا
فرستاد چهار کتاب بود اینچه بچهار پیغامبر فرستاد
توریة بموسی علیه السلام فرستاد و انجیل بعیسی علیه السلام و زبور
بداود علیه السلام فرستاد و فرقان بمحمد صلی الله علیه و سلّم فرستاد
امّا بدانکه توریة هزار سوره است و هر سوره هزار آیت و هر آیتی
چند الم سورة البقره انجیل هشت هزار و هشتاد و هشت
آیت است زبور چهار هزار و هفتاد و هفت آیت است

امّا جملهٔ قرآن بکسایی و نافع و عاصم دیگر مفسّران متفق اند
که جملهٔ قرآن شش هزار و ششصد و شصت آیت است
و بزرگترین و بزرگوارتر الحمد است که هفت آیت است
و چهارده کلمه است و صد و بیست و چهار حرف است و ده
نام دارد اوّل الحمد خوانند دوم فاتحه خوانند سیم صلوة خوانند
چهارم امّ القرآن خوانند پنجم قرآن العظیم خوانند ششم الشافی
خوانند هفتم کافی خوانند هشتم امّ الکتاب خوانند
نهم وافی خوانند دهم سبع المثانی خوانند اوّل الحمد لله
بدان خوانند که حمد و ثنا و ستایش خدای تعالی است
فاتحه بدان خوانند که همه فتوحی از وست صلوة بدان خوانند
که نماز بدو درست است که لا صلوة الّا بفاتحة الکتاب
امّ القرآن بدان خوانند که مادر جمله قرآن است قرآن العظیم
بدان خوانند که نامهای عظیم دارد شافی بدان خوانند
که شفا دهد دردها الزوبیت وافی بدان خوانند که بر سر
هر بیماری که خوانند شفا یابد امّ القرآن بدان خوانند
که هر که بخواند ثواب چهار کتاب بدهد و از عمل او ثبت
کنند سبع المثانی بدان خوانند که ثواب دو جهانی دارد

اما دو بار نزول شذ یکبار در مکه و یکبار در مدینه دلیل
بر آنکه پیش از آنکه محمد علیه السلام از عالم عدم بصحرای رسالت
وجود آمذ سورة الحمد بمحمد صلی الله علیه فرستاذند افضیلت
او ظاهر شوذ دلیل بر آنکه موسی علیه السلام هادی خلایق
بوذ در وادی معرفت وراه کم کرده بوذ میکفت بار خدایا
بحرمت تقربة موسی ع راه نمای خطاب آمذ یا موسی بکوی
بحرمت فرقان تا ترا راه نمایم کفت بار خدایا فرقان چیست
خطاب آمذ که فرقان کتاب محمد است کفت بار خدایا کتاب
محمد بزرکوارتر از تقربة است خطاب آمذ که هیچ کتابی بزرک
وارتر از کتاب محمد نیست واز جمله کتابها مشرف تر
و بزرکوارتر نیست معبود خود را یاذ کنیم کلمه لا اله الا الله
محمد رسول الله عز من بدانک الحمد آیات است اغطا
آدمی هفت است وطبقات دوزخ هفت است
اما بدانک بدین هفت آیت الحمد هفت حرف نیست
ث نیست ع از ثبور دوزخ است چنانک خدای تعالی
در قرآن مجید یاذ کرده است لا تدعوا الیوم ثبورا
دوم ج نیست ع جیم از جهنم است چنانک در قرآن خدای تعالی

میفرماید

میفرماید وان جهنم لموعدهم اجمعین سیم خ نیست ع خ از خوف
است وخواننده الحمد را با خوف دوزخ کاری نیست
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون چهارم ز نیست ع ز از زقوم است وخواننده
الحمد را با زقوم کاری نیست وپنجم ش نیست ع ش از شقاوت
است وخواننده الحمد را با شقاوت کاری نیست چنانک خدای
تعالی در قرآن مجید میفرماید واما الذین شقوا ففی النار ششم ظ
نیست که ظ از حرکت لظی است وخواننده الحمد را با لظی کاری
نیست چنانک خدای تعالی در قرآن فرموده است وانها لظی نزاعة
للشوی هفتم ف نیست ع ف از فزع است وخواننده الحمد را
با فزع کاری نیست چنانک خدای تعالی در آن میفرماید لا یحزنهم
الفزع الاکبر اما بدانک الحمد پنج حرف است ملک تعالی در شبان
روزی پنج نماز بر تو فریضه کرده است چون این پنج حرف بر
زبان براند تقصیری که در پنج نماز بر تو رفته باشد خدای
تعالی از تو درکذارد لله سه حرف است سه را چون بر
پنج نهی هشت باشد ملک تعالی هشت در بهشت بر تو بکشاید
رب العالمین ده حرف است چون بده بهشت ذات خوان
باشد ملک تعالی هژده هزار عالم آفرین است چون از هر ده حرف

بر زبان راند ثواب دهند هزده هزار عالم بیان الرحمن الرحیم
دوازده حرف است دوازده را چون بر هزده نهی سی باشد ملک تعالی
سی هزار ساله راه حرز بر قدم تو آسان کند کردانیها لک یوم الدین
دوازده حرفست دوازده را چون بر سی نهی چهل دو باشد
ملک تعالی سالی دوازده ماه است چون این دوازده بر زبان رانی هرچه
حرز دوازده ماه کرده باشی از تو حرکه از دل ایاک نعبد هشت
حرفست هشت چون بر چهل دو نهی پنجاه باشد چون
این حرفها بر زبان رانی ملک تعالی آن روزی حرکه لازی
آن پنجاه هزار سال باشد آن روز بر تو رحمت کند وایاک نستعین
یازده حرف است یازده را چون بر پنجاه نهی شصت
و یک باشد ملک تعالی شصت و یک دریا آفریده است در
اطراف عالم چون این شصت یک حرف بر زبان رانی
بعدد هر قطره باران نیکی در دیوان تو نویسند اهدنا الصراط
المستقیم نوزده حرفست چون نوزده بر شصت و یک
نهی هشتاد بود ملک تعالی گفته هر که خمر خورد هشتاد
تازیانه بباید زدن چون این هشتاد حرف بر زبان راند
هشتاد ساله گناهان تو عفو کند الصراط الذین انعمت علیهم

نوں

وسال الله حاجة كان حقا على الله ان يقضي حاجته ٥ يوم الاثنين
وروى جابر عن النبي عم انه قال من صلى يوم الاثنين عند ارتفاع النهار ركعتين
يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واية الكرسي مرة وقل هو الله احد
مرة والمعوذتين مرة مرة فاذا سلم استغفر الله عشر مرات وصلى على النبي عشر
مرات غفر الله له ذنوبه كلها ٥ وروى انس بن مالك عن النبي عم انه قال من صلى
يوم الاثنين اثنتا عشرة ركعة يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب
واية الكرسي مرة فاذا فرغ قرأ قل هو الله احد اثنتا عشر مرة ينادي
يوم القيمة اين فلان بن فلان ليقم فليأخذ ثوابه من الله واول ما يعطى من
الثواب الف حلة ويتوج ويقال له ادخل الجنة فيستقبله مائة الف ملك
مع كل ملك هدية يشيعونه حتى يدور على الف قصر من نور يتلألأ ٥
يوم الثلثا عن يزيد الرقاشي عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلعم
من صلى يوم الثلثا عشر ركعات عند انتصاف النهار وفي حديث ارتفاع
النهار يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب واية الكرسي مرة
وقل هو الله احد ثلث مرات لم يكتب عليه خطيئة الى سبعين يوما فان مات
الى سبعين يوما مات شهيدا وغفر له ذنوب سبعين سنة ٥
يوم الاربعا روى ابو ادريس الخولاني عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلعم
من صلى يوم الاربعا اثنتا عشرة ركعة عند ارتفاع النهار يقرأ في كل
ركعة فاتحة الكتاب واية الكرسي مرة وقل هو الله احد ثلث مرات
والمعوذتين ثلث مرات نادى به ملك عند العرش يا عبد الله استانف العمل
فقد غفر لك ما تقدم من ذنبك ورفع الله عنه عذاب القبر وضيقه

وظلمته ودفع عنه شدايد القيمة ورفع له الف الف عمل نبي
يوم الخميس عن عكرمة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم من صلى
يوم الخميس بين الظهر والعصر ركعتين فقرا في الاولى فاتحة الكتاب
مرة واية الكرسي مائة مرة وفي الثانية الفاتحة مرة
وقل هو الله احد مائة مرة ويصلي على مائة مرة اعطاه الله ثواب
من صام رجب وشعبان ورمضان وكان له من الثواب
مثل حاج بيت الله وكتب له بعدد كل [illegible] الف بالله وتوكل عليه

وصام رجب وشعبان ورمضان

Süleymaniye U. Kütüphanesi
Fatih
Yeni
Eski Kayıt No 2612